

## نقدی بر مبانی نظری و عملی سیاست ضدتروریستی آمریکا

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۱۹ | روح ... قادری <sup>۱</sup>    |
| تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۰/۰۶/۲۸  | کاظم ذوقی بارانی <sup>۲</sup> |
| صفحات مقاله: ۱۵۲ - ۱۰۱         |                               |

### چکیده:

بدون تردید فهم مسأله‌ی تروریسم به مثابه یک متن را نمی‌توان جدا از بافتار<sup>۳</sup>، ساختار و نظامی که حاکم بر جهان است مورد مطالعه قرارداد. آنچه تنوع فعالیت‌های تروریستی را تاکنون گرم نگه داشته، تبعیض‌های محسوس و معیارهای دوگانه (و بعضاً چندگانه) در جامعه‌ی جهانی نسبت به برخی جوامع و فرهنگ‌ها است که این امر خود زمینه و بستری را برای پرورش و تکثیر افقی و عمودی- عقده‌ها و عقیده‌های تاریخی تروریست‌ها و حتی انحراف افکار عمومی به سمت حمایت از اقدامات تروریستی فراهم می‌آورد. از این دیدگاه «تروریسم برابری انباشت عقده‌ها و عقیده‌های سرکوب شده تاریخی است». فرضیه‌ی اصلی و در واقع چارچوب نظری انتقادی این مقاله این است که پیروی محض از سیاست ماکیاولیستی که برای رسیدن به هدف، استفاده از هر ابزار و شیوه‌ای را (با تأکید بر میزان هزینه- فایده) تجویز می‌نماید، باعث تضاد و تعارض میان ارزش‌ها<sup>۴</sup> و منافع<sup>۵</sup> آمریکایی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای و بین‌المللی به طور اعم و راهبرد مبارزه با تروریسم به طور انحصار شده است. به عبارت دیگر، منطق نظام سرمایه‌داری (حاکمیت مطلق پول، سود و سرمایه)، گفتمان سیاست قدرت<sup>۶</sup>، و اصل اصالت لذت<sup>۷</sup> (بیشترین میزان لذت برای بیشترین افراد)، اولویت منافع بر ارزش‌های غربی و آمریکایی مثل آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و ... را اجتناب‌ناپذیر و قطعی نموده است. درست به همین دلیل است که شیوه‌ی کنونی مبارزه آمریکا با تروریسم پیش از

۱- استادیار دانشگاه جامع امام حسین (ع).

۲- مدرس دانشگاه جامع امام حسین (ع).

3- Context

4- Values

5- Interests

6- Power Politics

7- Epicureanism

آن‌که معطوف به شناخت و مقابله با علل و ریشه‌های واقعی تروریسم باشد، معطوف و متمرکز بر مبارزه - نظامی و غالباً یک‌جانبه‌گرایانه - با معلول تروریسم است.

چارچوب نظری درک سیاست ضدتروریستی آمریکا، مبتنی بر آموزه‌های سازهانگاران‌های الکساندر ونت و نئورئالیسم کنت والتز در خصوص «برساختگی تهدید به مثابه ضرورتی هویت‌ساز» است و همچنین آزادی و اندیشه‌های فوکو، چامسکی، هانتینگتون در این خصوص مورد اشاره و تحلیل قرار خواهد گرفت. روش تحقیق در این مقاله، تحلیلی-تاریخی<sup>۱</sup> و توصیفی-تبیینی<sup>۲</sup> با استفاده ترکیبی از حوزه‌ها و مفاهیم میان‌رشته‌ای در رشته‌های مطالعات استراتژیک، تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و سیاست تطبیقی و سیاست‌گذاری امنیت ملی و به‌خصوص حقوق بشر و حقوق بشردوستانه خواهد بود. از ترکیبی از منابع دست اول (شامل اسناد و مدارک) و منابع دست دوم (متون کتابخانه‌ای و اینترنتی شامل کتاب‌ها و مقالات) استفاده شده است.

\* \* \* \* \*

## واژگان کلیدی

تروریسم، آمریکا، القاعده، هویت، حقوق بشر، حقوق بشردوستانه، دیوان کیفری بین‌المللی، نهضت‌های آزادی‌بخش

## مقدمه

در حال حاضر اهمیت درک درست و منطقی پدیده‌ی تروریسم و شیوه‌های مبارزه با آن بدین خاطر است که این معضل جهانی، جدی‌ترین شکل تحولات فردی-اجتماعی در دنیای کنونی و در عین حال یکی از مباحث پررونق محافل سیاسی و حقوقی دنیا و مجامع بین‌المللی است که سرنوشت دولت‌ها و ملت‌ها را به گونه‌ای دیگر رقم می‌زند. شنیدن این واژه، ذهن را متوجه خشونت، وحشت و جنایت می‌کند. عملیات تروریستی پدیده‌ای تازه نیست، بلکه روشی است که طی قرون متمادی، ضعیفان برای ترساندن حکومت‌ها و قدرتمندان حاکم یا دو قدرتمند در مقابل یکدیگر، یا قدرتمندی برای ترساندن ضعیفان به کار برده‌اند، و تاریخ، آکنده از اقدام‌های تروریستی است. در این میان وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا به‌عنوان یک روز

- 
- 1- Historical- Analytical
  - 2- Descriptive-Explanative

فراموش نشدنی در تاریخ این کشور به دلیل تبعات و پیامدهای آن در سطح جهان ثبت شده است. در این روز، بزرگ‌ترین عملیات تروریستی در خاک آمریکا پس از تهاجم هوایی امپراطوری ژاپن در بندر پرل هاربر در هفتم دسامبر ۱۹۴۱، با تلفاتی در حدود سه برابر آن به وقوع پیوست. به همین دلیل صدر اعظم آلمان در اولین ساعات پس از این حملات اظهار داشت: «این روز دنیا را تغییر خواهد داد». در واقع رویدادهای ۱۱ سپتامبر روابط جهان اسلام و غرب را نیز دگرگون ساخته است (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۳۰). جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در سخنرانی معروف خود برای اعلام آغاز جنگ علیه افغانستان گفت: «امروز ما اقدام خود را بر افغانستان متمرکز می‌کنیم، ولی میدان گسترده‌تر از این است. هر کشوری باید راه خود را انتخاب کند، زیرا در این نبرد سرزمین بی‌طرفی وجود ندارد». با این وجود پس از طرح دکترین بوش<sup>۱</sup> و با گذشت چند سال از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، هنوز هم مهم‌ترین بخش از راهبرد امنیت ملی و سیاست خارجی آمریکا مبارزه با تروریسم است. حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر برای آمریکا از چند جهت مورد توجه واقع شد: (۱) بازتعریف آمریکا از ساختار نظام بین‌الملل و ایجاد فرصت برای تثبیت سلطه؛ (۲) پیوند امنیتی بین منافع آمریکا و نظام بین‌الملل؛ این دو مؤلفه به دولتمردان آمریکا این فرصت را داد که بدون توجه به افکار عمومی و خواست سایر بازیگران نظام بین‌الملل (روسیه، چین و اروپا) برداشت‌های خود از تهدید را به تمام سطوح نظام بین‌الملل گسترش دهد و بر اساس آن با برخی کشورهای مخالف خود-که به آنها عنوان یاغی و محور اهریمنی<sup>۲</sup> داده بود- مانند عراق برخورد نظامی نماید. به این ترتیب

۱- در واقع دکترین بوش دارای چهار مؤلفه‌ی اساسی است: (۱) حمله پیش‌دستانه (Pre-emptive attack) (۲) یک‌جانبه‌گرایی (Unilateralism) (۳) اشاعه‌ی دموکراسی (۴) جنگ با تروریسم؛ البته باید خاطرنشان نمود که به دلیل منطق سرمایه‌داری (حاکمیت مطلق پول، سود و سرمایه)، تضاد میان منافع و ارزش‌های غربی و آمریکایی امری بدیهی و محسوس به نظر می‌رسد. به این معنا که اگر جنگ با تروریسم و اشاعه‌ی دموکراسی باعث به خطر افتادن منافع ملی و حیاتی‌شان گردد، به طور قطع پروژه‌ی مبارزه با تروریسم و ترویج دموکراسی متوقف خواهد شد. در این خصوص نحوه برخورد آمریکا با معیارهای دوگانه و چندگانه در قبال «بیداری اسلامی» و به تعبیر مصطلح «بهار عربی» و اعتراضات مردم تونس، مصر، بحرین، یمن، عربستان سعودی، سوریه، لیبی و ... شاهدهی بر این مدعا است. در واقع، رابطه میان منافع و ارزش‌های آمریکایی رابطه عموم و خصوص من وجه است. به هر حال اروپایی‌ها راهبرد دولت بوش را ویلسونیسیم در چکمه Wilsonism in boots! تعبیر کرده‌اند و معتقدند که این بار آمریکا می‌خواهد با قوای نظامی آرمان‌های ویلسون را نهادینه کند.

2- Axis of Evil

متعاقب حمله به برج‌های سازمان تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی ایالات متحده دچار چرخشی اساسی از راهبرد مهار و بازدارندگی (۱۹۹۰-۱۹۴۵) و ابهام راهبردی<sup>۱</sup> (۲۰۰۱-۱۹۹۰) به راهبرد حمله‌ی پیش‌دستانه<sup>۲</sup> و جنگ پیش‌گیرانه<sup>۳</sup> - گردیده است. در واقع حمله‌ی پیش‌دستانه نشان‌دهنده‌ی تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا است که در منطق راهبردی، این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت‌گیری روشن و شفاف پیش‌گیری و پیش‌دستی با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های یاغی (از نگاه آمریکا) سوق می‌دهد.

به هر حال، پس از تراژدی ۱۱ سپتامبر هویت مذهبی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. از طرف دیگر این رویداد فرصتی را فراهم کرده که بتوانند هویت مذهبی و هویت اسلامی را برای منافع گروه‌های قدرتمند در غرب تحریف و مخدوش کنند. بعد از ۱۱ سپتامبر یکی از اصلی‌ترین گفتمان‌های مطرح در آمریکا این بود که ارزش‌های آمریکا مورد هدف تروریست‌ها قرار گرفته است. یا به عبارتی هویت آمریکایی هدف تروریست‌ها معرفی شده و هویت دیگران در حاله‌ای از تهدید امنیتی تصویر می‌گردد. و جمله‌ی معروف بوش که «در جنگ با تروریسم یا دیگران با ما هستند یا علیه ما» تا حدودی نشأت گرفته از نگاه هویتی به سیاست آمریکا است (سجادپور، ۱۳۸۱) که به دنبال ایجاد نظام بین‌المللی بر اساس ارزش‌های آمریکایی است. بر این اساس، شاید بهترین و ساده‌ترین تعریف سیاست خارجی آمریکا این است: «با ما مخالفت کنید تا شما را از بین ببریم».

متأسفانه تاکنون درک و فهم واحد جهانی از تروریسم ایجاد نشده است. از طرفی به نظر می‌رسد، یکی از دلایلی که هنوز تروریسم به صورت جامع و مانع تعریف نشده این است که

۱- ابهام راهبردی Strategic Ambiguity به سیاست خارجی آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ اشاره دارد. در این مقطع زمانی راهبرد واحد و مشخصی بر سیاست آمریکا حاکم نبود و به تعبیر منتقدان، سیاست خارجی آمریکا در این دوره، فاقد انسجام، اولویت‌های روشن و مشخص و شناخت کافی از منافع واقعی آمریکا بوده است. با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، پدیده‌ی مقابله با کمونیسم جای خود را به (نظام نوین جهانی) اعلام شده از سوی جرج بوش پدر داد، اما عدم وجود دشمن جدید باعث ایجاد نوعی سرگرمی و ابهام در زمینه‌ی راهبرد سیاست خارجی آمریکا گردید.

2- pre-emptive attack

3- Preventive attack

معنی کردن ایجاد تعهد می کند و کشورها نمی خواهند خود را زیر بار هیچ تعهد و مسئولیتی و رای منافع و امنیت ملی خود در قبال مبارزه با تروریسم ببرند. برخی حکومت‌ها به علت نگرانی از بابت امنیت ملی خویش، تمایلی به همکاری بر ضد تروریسم بین‌المللی ندارند. آنها از بیم آن‌که مبادا خود قربانی و آماج حملات تروریستی قرار گیرند، آنها را به حال خود رها می‌کنند. از این روست که تاکنون هیچ تعریف جهان‌شمول و متفق‌قولی از این پدیده ارائه نگردیده است (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۱۵۳). نتیجه‌ی این مشکل اقدامات یک جانبه‌ی دولت‌ها و هرج و مرج بوده است. متأسفانه نظریه‌های مبتنی بر «اهریمن‌انگاری تروریسم»<sup>۱</sup> از سوی دولت‌ها برای پیشبرد منافع خود هم‌چنان زنده نگه داشته می‌شود، زیرا این پندار به آنها آزادی عمل بیشتری برای تعقیب سیاست‌هایی می‌دهد که پیش از آنکه در جهت مقابله با تروریسم باشد، با منافع سیاست خارجی سروکار دارد (فلمینگ و استول، ۱۳۸۴: ۱۳۱). بنابراین، مفهوم تروریسم هم به علت سیال بودن تعریف آن و نیز وابسته بودن ویژگی‌های آن به قدرت‌های جهانی مانند پیمان ناتو و اتحادیه اروپا، هر گروه و یا کشوری که مخالف سیاست‌های صاحبان قدرت باشند برچسب تروریسم خواهند خورد. از این رو، معیار و ملاک‌ها در این خصوص از ابهام برخوردارند و تعریف تروریسم متغیر وابسته‌ای است به منافع هژمون و قدرت مسلط.

عصر ما همانند بسیاری از اعصار تاریخ بشری در معرفت‌شناسی دچار بحران نفوذ قدرت در تفسیر و تعبیر واژه‌ها و مفاهیم می‌باشد. میشل فوکو در «نقد قدرت» این مسأله را - رابطه‌ی بین اپیستمه (بنیان‌های معرفت‌شناختی) و قدرت - چنین تبیین می‌نماید: «در دوران ماقبل مدرن، نام‌گذاری اشیای ناظر بر ذات اشیا بوده، اما پس از عصر مدرن وضوح نام‌گذاری به تدریج قراردادی شد که به معنای عرف عام است»، اما عرف عام که اتفاقاً بر اساس آن عقلا رابطه‌ی دال<sup>۲</sup> و مدلول<sup>۳</sup> را معین می‌کنند کدام است؟ او معتقد است «قدرت مسلط، گفتمان

---

1- Devil Theories of Terrorism

2- Signifier

3- Signified

مسلط را تعیین می‌کند و دال و مدلول را تعیین می‌کند. جامعه‌ی مدرن نیز عرف عقلا را قرارداد و هنجار نامید. اما عقلا چه کسانی هستند و عرف عقلا چیست؟ در حالی که چنین عرفی از عصری به عصری دیگر و از مکانی به مکان دیگر تفاوت می‌کند و اتفاقاً این عرف تابع قدرت حاکم زمینی و مکانی است. بنابراین، این قدرت است که تعیین می‌کند چه کسی عاقل است و چه کسی دیوانه» (رایش، ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸). به همین دلیل فوکو از مفهوم گسست صورت‌بندی‌های دانایی و عدم ارتباط آنها با یکدیگر (و گسست تاریخی) صحبت می‌کند. بر همین اساس، او استدلال می‌کند که «قدرت، واقعیت را تولید می‌کند ... تمام زندگی قدرت است... حقیقت بیرون از قدرت وجود ندارد یا فاقد قدرت نیست... حقیقت به یمن شکل‌های مختلف اجبار تولید می‌شود و تأثیرهای قاعده‌مند قدرت را حفظ می‌کند. هر جامعه‌ای نظام حقیقت و سیاست کلی خود را در مورد حقیقت دارد... سازوکارها و وسیله‌ی آن، این یا آن گفته تصویب می‌شود» (فوکو، ۱۳۷۴: ۳۹۳).

به این ترتیب قدرت در هر دوره و عصری به طور خودمختار حقیقت و واقعیت ویژه‌ی همان دوره را سامان می‌دهد. فوکو موضوع اصلی گفتمان را حکم<sup>۱</sup> می‌داند و احکام هر گفتمانی اعمال گفتمانی (مبانی فکری، عملی، ارزش‌ها، هنجارها و همه چیز را) شکل می‌دهند (Foucault, 1972: 102). بر این اساس، پدیده تروریسم نیز هم‌چون سایر پدیده‌ها، از منظر ادراک‌کننده همان‌گونه تعریف، تفسیر، تأویل و فهمیده می‌شود که گفتمان مسلط و فضای زیست محیطی ادراک‌کننده اقتضا کرده است. بنابراین، تروریسم در هر گفتمانی تعریف خاص خود را دارد که البته قدرت مسلط سعی می‌کند ادراک و گفتمان خود را در خصوص تروریسم بر جهان مسلط نماید. از این رو، تسری دادن مفهوم تروریسم، در همه‌ی جوانب و به همه‌ی اقدامات دفاعی و میهن‌پرستانه و ارائه‌ی الگوی بسیار ضعیف و ناهمگونی که تنها منطق حاکم بر آن همانا «گفتمان مسلط حاصل قدرت مسلط» می‌باشد، در

---

1- Statement

واقع در جهت تعمیم اقدامات دولت آمریکا و حل مشکلات سیاست زورمدارانه و سلطه‌گرایانه آن صورت می‌پذیرد (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۷۱).

شاید بر این اساس است که «نوام چامسکی» تروریسم را سلاح قدرتمندان می‌داند نه ضعیفان. به اعتقاد او، آمریکایی‌ها در دویست سال اخیر در جهت اخراج و نابودی ساکنان اصلی آمریکا تلاش کرده‌اند و در این بین، تاریخ اروپا فاجعه‌بارتر از تاریخ آمریکا بوده است. چامسکی آمریکا را به ایجاد یک شبکه تروریستی دولتی بی‌نظیر متهم کرده که در سراسر دنیا دست به اعمال وحشیانه می‌زند. جنگ پرزیدنت ریگان علیه نیکاراگوئه به قتل ده‌ها هزار نفر و ویرانی این کشور منجر شد. هنگامی که دادگاه بین‌المللی لاهه تصمیم گرفت آمریکا را به جرم استفاده غیرقانونی از زور - که به تعبیر چامسکی تعبیری دیگر از تروریسم است - محاکمه کند، آمریکا صلاحیت این دادگاه را برای رسیدگی به این پرونده نپذیرفت و در مورد قطعنامه‌ی شورای امنیت که کشورها را به پایبندی به قانون بین‌المللی فراخواند نیز از حق وتو استفاده کرد. حتی هنگامی که نیکاراگوئه دست به دامان مجمع عمومی شد، باز هم به علت رأی منفی آمریکا به نتیجه‌ای دست نیافت. چامسکی نتیجه می‌گیرد که چنین تدابیری، در جهانی که تحت سیطره زور و قدرت قرار دارد، از کارآیی لازم برخوردار نیست. از این رو، تروریسم سلاح قدرتمندان است و اگر آن را سلاح ضعیفان بدانیم، سخنی به خطا گفته‌ایم. البته شاید به این علت که تشکیلات عقیدتی در اختیار قدرتمندان قرار دارد، تروریسم آنها تروریسم محسوب نشود و این پدیده فقط سلاح ضعیفان تلقی گردد (بی‌نا، ۱۳۸۶: ۷۸).

چامسکی در چارچوب رویکرد رادیکال معتقد است، اگر تنها خصیصه‌ی مشترک میان تعاریف ارائه شده از تروریسم را کشتن غیرنظامیان با اهداف سیاسی بدانیم، هیچ کشوری مانند ایالات متحده آمریکا مرتکب اعمال تروریستی نشده است.<sup>۱</sup> نوام چامسکی معتقد است: «تروریسم

۱- در اینجا لازم به ذکر است که وزارت خارجه‌ی آمریکا از سال ۱۹۸۳ تعریف مندرج در سند ۲۲ از قانون ایالات متحده، ماده‌ی ۲۶۶ بند «د» را به کار می‌برد: «واژه‌ی تروریسم به معنای خشونت عمدی و با انگیزه‌ی سیاسی است که علیه اهداف غیرنظامی توسط گروه‌های فراملی و یا عوامل پنهانی و معمولاً با قصد نفوذ در مخاطبان صورت می‌گیرد». ر.ک. به: - United States Department of State, Pattern of Global Terrorism: 1995 (Washington D. C.: Department of State Publications, 1996) p. vi.

کاربرد ابزار زورگویانه برای هدف قراردادن مردم غیرنظامی در تلاش برای دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی یا غیره است». به نظر وی این عرف و رویه‌ی شکل گرفته در چارچوب گفت‌وگوهای سیاسی است که اجازه‌ی اشاعه تفکری را می‌دهد که ترور را سلاح ضعیفان علیه قدرتمندان قلمداد می‌کند. با این وجود نباید فراموش کرد جنگ قدرتمندان علیه ترور که به کشتار بیشتر غیر نظامیان می‌انجامد خود از مصادیق تروریسم است. در حقیقت جنگ منظم علیه ترور با سلاح‌های پیشرفته و مخرب بیش از جنگ‌های نامنظم تروریستی قربانی می‌گیرد (Chomsky, 2003: 189).

بنابراین، تحت تأثیر سایه‌ی سنگین گفت‌وگوهای می‌توان از پدیده‌ای که در یک دوره‌ی زمانی که اساساً تهدید نیست، تهدید ساخت و چنان که سازه‌انگاران<sup>۱</sup> چون «الکساندر ونت» معتقدند نقطه‌ی عزیمت و واحد تحلیل را در خصوص تروریسم نه تروریست‌ها و اعمال آنها بلکه انگاره‌هایی قرارداد که بر ساخته می‌شوند و به‌عنوان تهدید و «دگر» و در چارچوب الگوهای دوستی و دشمنی جلوه‌گر می‌گردند. در چنین بستری، ارائه‌ی هرگونه تعریف و بازتعریف علمی از تروریسم گرایشی قوی به سوی فراگفتمان پیدا می‌کند. این میل به فراتئوریک و فراگفتمان شدن همواره با خشونت گفتمانی ملازم بوده است. به عبارت دیگر، به مجردی که پا در سرزمین فراگفتمان می‌گذاریم و به محضی که گفتمان به سوی فراگفتمان حرکت خود را آغاز می‌کند، گرفتار خشونت می‌شویم که فوکو آن را خشونت علیه واژه‌ها و در واقع بدترین نوع خشونت‌ها می‌نامد (سلیمانی، ۱۳۸۵). در واقع، هیچ فراگفتمانی نمی‌تواند خود را از

---

همچنین وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۹۰ تروریسم را چنین تعریف می‌کند: «کاربرد غیرقانونی یا تهدید به کاربرد زور یا خشونت بر ضد افراد یا اموال برای مجبور یا مرعوب ساختن حکومت‌ها یا جوامع، که اغلب به قصد دستیابی به اهداف سیاسی، مذهبی یا ایدئولوژیک صورت می‌گیرد». رک. به: طیب، علیرضا، تروریسم، تهران؛ نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۲۲.

– روح الله فیض‌اللهی. نقد و بررسی ترور در قرآن کریم. تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۹. ص ۳۱

در قانون داماتو نیز «اصطلاح اقدام تروریسم بین‌المللی به عملی گفته می‌شود که: الف) برای جان انسان، خشونت‌آمیز یا خطرناک باشد، یا این که ارتکاب آن در حوزه صلاحیت ایالات متحده یا هر کشور دیگر، جرم جنایی محسوب شود. ب) ظاهراً با اهداف زیر صورت می‌گیرد: ۱- ایجاد ارباب و وحشت و فشار بر اشخاص غیرنظامی. ۲- حکومت از طریق ارباب و فشار. ۳- تأثیرگذاری بر رفتار حکومت از طریق سوءقصد یا آدم‌ربایی. ر. ک به: زیبا فرزین نیا. «از نفوذ تا سد نفوذ». فصلنامه‌ی سیاست خارجی. سال ۱۱. بهار ۱۳۷۶. شماره ۱. ص ۱۱۸.

1- Constructivists



مشکلاتی که گریبان‌گیر تعریف علمی تروریسم است رهایی بخشند و در نهایت پادگفتمان‌های متعدد هر یک خود را علمی و گزاره‌های مندرج در گفتمان‌های دیگر را غیر علمی لقب می‌دهند. آن‌گونه که اشمید و جانگمن خاطر نشان کرده‌اند، به‌همان اندازه‌ای که نویسندگان برای ارائه مفهوم و مصادیق متقن از تروریسم «جوهر» بر کاغذ چکانده‌اند، به همان میزان تروریست‌ها «خون» قربانیان خود را بر زمین ریخته‌اند (دریفوس، رابینو و فوکو، ۱۳۷۹: ۲۲). بنابراین، واژه‌ی تروریسم به لحاظ معنایی مناقشه برانگیز بوده و دانش واژه‌ای است که بسیار سخت معنا می‌پذیرد و به مدلول عینی و مشخصی ارجاع نمی‌دهد و برای توصیف خشونت مورد کاربرد دشمن به مثابه‌ی امری غیراخلاقی و شیطانی به کار می‌رود.

مع الوصف، تعاریف و مفهوم‌سازی‌های معاصر ارائه شده در خصوص تروریسم، غیر علمی و ناکافی هستند، زیرا تروریسم و تروریست‌ها را با توجه به جایگاه ضد سلطه آنها طرد کرده و به حاشیه می‌رانند. انگاره و ایده‌ی اصلی ریچارد فالک در این خصوص آن است که با در نظر گرفتن ملاک و شاخص دوگانه در تعریف تروریسم تروریست‌ها، ملازمت کاربرد توجیه‌ناپذیر خشونت با اهداف سیاسی پوچ و بی‌معنا می‌شود، چرا که این خشونت می‌تواند به دست یک گروه انقلابی و تجدیدنظر طلب یا حکومتی محافظه‌کار صورت بگیرد (Falk, 1990: 58). نوام چامسکی با فالک در توجه به دوگانگی گریبان‌گیر تعاریف و کاربردهای معاصر از واژه‌ی تروریسم همفکر است. وی به‌طور خلاصه بیان می‌دارد که زمان آن فرا رسیده تا استانداردهای رفتاری که غرب آنها را به‌عنوان ملاک ثنویت تمدن - تروریسم و متمدن - تروریست قرار داده است باز تعریف شود (Chomsky, 2003: 216). به این ترتیب، در دنیای امروز به واسطه‌ی این‌که در مورد تعریف تروریسم، اجماع نظر وجود ندارد؛ بنابراین، اطلاق عنوان تروریسم به گروهی خاص محل مناقشه قرار می‌گیرد. (جی بدی، ۱۳۷۸: ۲۴۹). به‌علاوه، مصادیق تروریسم نیز مناقشه‌برانگیز شده است. به‌طوری که، برخی از گروه‌ها و افراد، زمانی به‌عنوان تروریسم و زمانی دیگر به‌عنوان جنبش آزادی‌خواه شناخته می‌شوند، یا بالعکس. نمونه‌ی بارز آن‌را می‌توان در رفتار کاخ سفید در قبال «مجاهدین عرب - افغانی» دید. تا زمانی که آنها علیه ارتش سرخ شوروی می‌جنگیدند، به مثابه مبارزان راه آزادی قلمداد می‌شدند، ولی به مجردی که علیه منافع آمریکا و

متحدان‌اش اقدام کردند، به‌عنوان گروه‌های تروریستی تحت تعقیب و مورد هدف قرار گرفتند. مثال بارز دیگر قضاوت‌های متضادی است که از سوی جوامع اسلامی و غربی در خصوص عملکرد فلسطینیان و صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی ارائه می‌شود (دیلمی معزی، ۱۳۸۷: ۲۰). بر این اساس، در منطقه‌ی خاورمیانه، تعریف و جایگاه تروریسم بر حسب برخورد با رژیم صهیونیستی متفاوت است؛ طبیعتاً جنبش حماس، جهاد اسلامی و حزب الله هم که مخالف سرسخت رژیم صهیونیستی و موافق آرمان‌های فلسطینی است، از سوی آمریکایی‌ها بر اساس منطق سلطه، به‌عنوان تروریست شناخته خواهد شد.

#### معنایی و تبارشناسی تروریسم

در مطالعات حقوق بین‌الملل راجع به تروریسم هیچ واژه‌ای به تعداد دفعات یا بحث‌انگیزتر از حرف‌های پروفیسور ریچارد باکستر نیست که می‌گوید: «ما حق داریم از این که مفهوم حقوقی تروریسم تا این حد برای ما دردسرساز بوده متأسف و ناراحت باشیم. این واژه دقیق نبوده و مبهم است و از همه بالاتر این که در خدمت هیچ هدف حقوقی مؤثری نیست» (Baxter, 1974: 380-91). از این رو، جامعه‌ی بین‌الملل به خاطر عدم شکل‌گیری اجماع و فهم مشترک بین‌الذهانی، هنوز نتوانسته است بر سر یک تعریف جامع و مانع و مورد قبول همگان به توافق برسند و این امر بدین خاطر است که تعریف هر بازیگری از این مفهوم برگرفته از منافع و امنیت ملی خود می‌باشد. بنابراین، عدم وجود یک نقطه‌ی قابل اتکا و مرکزی که همه به آن متمسک شوند و از آن تبعیت کنند، موجب هرج و مرج در معنای دال و مدلول گردیده است. با این تفاسیر یافتن معنایی واحد و حقوقی برای پدیده‌های سیاسی خواب و خیالی بیش نیست. دنیای پدیده‌های سیاسی هم‌چون دنیای فلسفی «هایدگر» و «گادامر» دنیایی پرمعنا خواهد بود. در پرتو چنین معضل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است که «آن کس که از نظر یک شخص، تروریست محسوب می‌شود از نظر دیگری یک مبارز راه آزادی است» (Chinlund, 2003). به نحوی که تروریست دیروز، قهرمان امروز می‌شود و قهرمان دیروز، تروریست امروز تلقی می‌گردد! البته در دفاع از چارچوب حقوق بشر، یک معنای حداقلی از

تروریسم در ارتباط با حمله به غیرنظامیان وجود دارد که اختلاف هنجاری بسیار ناچیزی راجع به آن وجود دارد. این اصل در کانون ساختار کلی حقوق بشر بین‌المللی و حقوق بشردوستانه وجود دارد و فارغ از انگیزه‌ها یا اهداف سیاسی مرتکب آنها اعمال می‌شود.

معمولاً از ترور، عملی را تعبیر می‌کنند که موجب ترس و وحشت می‌شود. آن هم ترس و وحشتی که بالاصاله و بالذات است و نه بالتبع و بالعرض. چون ممکن است یک جرم غیرتروریستی به مانند درگیری‌های خیابانی و برخورد اراذل و اوباش موجب ترس و وحشت شود اما ترور تلقی نشود و در واقع، مفهوم ترور بر آن مترتب نشود. بدیهی است که هر کشتن و تجاوزی، و همچنین قتل‌هایی که ممنوع و مستوجب کیفر و قصاص است، ترور محسوب نمی‌شود، یعنی این‌گونه نیست که دو نفر با هم دعوا کنند و یکی دیگری را بکشد و بتوان عمل فوق را ترور محسوب نمود. در فقه و حقوق، چه حقوق اسلامی و چه حقوق غیراسلامی، این عمل را ترور نمی‌دانند. پس ترور مساوی با مطلق کشتن یا تجاوز به نفوس و جان و اموال دیگران نیست. معیار دیگری که می‌توان بر اساس آن تروریسم را از ترور تمییز داد، نوع و آماج اهداف انتخاب شده است. بر این اساس، ترور نوعی عمل غافلگیرانه و ناگهانی برای از پی درآوردن مخالف و دشمن است. اما تروریسم با جوهره‌ی سیاسی، اجتماعی و عمل فراتر از قتل غافلگیرانه تعریف می‌شود. در واقع، در تروریسم قتل یا وحشت‌افکنی لزوماً معطوف به مقتول یا جمعیت مورد تعدی نیست، بلکه در پی آن است تا با تعرض و تعدی به جمع یا هدفی کوچک، جمعیت و جامعه بزرگ‌تری را با هراس و انفعال مواجه کند، تا به اهداف خود دست یابد (خامه‌ای، ۱۳۸۱: ۲۰). از این‌رو، در تروریسم «وحشت‌انگیزی» و «خشونت‌محور بودن» و همچنین «یکی نبودن آماج (قربانی) و هدف و عموماً غیرمرتبط بودن آماج‌ها با اهداف تروریست‌ها از معیارهای اساسی است. «اینها را بکش تا آنها را به وحشت بیندازی». این اساس فلسفه‌ی تروریسم است. با چندقربانی مرده، عده‌ی کثیری گروگان زنده و وحشت‌زده به دست می‌آید.

«رابرت ای. گودین» بر این اعتقاد است که هرگونه تعریفی از تروریسم باید در نظر داشته باشد که تروریسم شامل استفاده راهبردی از ترور است. به این معنی، تروریسم دارای

مشخصه‌ای راهبردی است و درصدد ایجاد ترور و وحشت است. اما باید توجه داشت که تروریسم جنبه‌های متعدد دیگری نیز دارد. این نکته را نیز باید در نظر داشت که هرگونه تاکتیک سیاسی هراساندن مردم برای دستیابی به منافع سیاسی، ضرورتاً تروریسم نخواهد بود. از سوی دیگر، باید در نظر داشت که هراساندن مردم برای دستیابی به منافع سیاسی، می‌تواند از سوی رهبران سیاسی غرب نیز صورت گیرد. در این معنا باید به مقاصد اصلی رهبران غربی دسترسی داشت؛ بنابراین، می‌توان فرض کرد که اگر رهبران سیاسی غرب قصد داشته باشند مردم را به خاطر دستیابی به منافع سیاسی، بترسانند، آنگاه آنها کار نادرستی را انجام داده‌اند که ویژگی‌های مشترک بسیاری با تروریسم دارد (Goodin, 2006).

به هر ترتیب، برای درک و شناخت بهتر پدیده‌ی تروریسم باید به تاریخ و تبارشناسی آن توجه ویژه داشت؛ هرچند هیچ تاریخ روشنی از تروریسم در دست نیست. برخی آغاز آن را از انقلاب فرانسه می‌دانند (Parry, 1976)، حکومت ترور در فرانسه هم اصول حکومت انقلابی است که پس از سقوط ژیروندن‌ها (از ۳۱ می ۱۷۹۳ تا ژوئیه ۱۷۹۴) در فرانسه مستقر گردید و اعدام‌های سیاسی فراوانی را متضمن بود، که به دوران «ترور» معروف بوده است. برخی دیگر شروع آن را مصادف با گسترش تفکرات آنارشیسم در قرن نوزدهم می‌دانند (Gaucher, 1968: 123) و برخی دیگر بر این باورند که سابقه‌ی اقدامات تروریستی حداقل به قرن اول پیش از میلاد بر می‌گردد (اجتهادی، ۱۳۸۰: ۶۶). یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده‌ی جنبش‌های تروریستی، جنبش سیکاری<sup>۱</sup> است. سیکاری یک فرقه بسیار سازمان یافته مذهبی، مرکب از مردان مراتب پایینی اجتماع یهودیان فلسطین باستان بود که در مبارزه با متعصبان مخالف سلطه رومیان در فلسطین<sup>۲</sup> (۷۳-۶۶ م.) فعال بودند. (رایش، ۱۳۸۱: ۲۳۷)

واژه‌ی «ترور» در اواخر سده‌ی هجدهم و هم‌زمان با انقلاب فرانسه، نوعی روش حکومتی را تداعی می‌کرد که اساس آن بر سرکوب مخالفان و دشمنان انقلاب استوار بود. شعله‌های

1- Sicari

2- Zealot Struggle

خشونت سیاسی به نام انقلاب و به رهبری ریبییر<sup>۱</sup>، خطیب فرانسوی، ابرهای تیره‌ی رعب و وحشت را در سراسر کشور گسترانیده بود. استفاده از واژه‌ی تروریسم در دوران انقلاب فرانسه عمومیت یافت. با این تفاوت که در این دوران، تروریسم برخلاف امروز دارای مفهومی مثبت بود. در این دوره (۴-۱۷۹۳) نظام ترور ابزار مفیدی برای استقرار نظم در دوران انتقالی پس از انقلاب به شمار می‌رفت. به عبارت بهتر، در این دوره حکومت‌های انقلابی از تروریسم به‌عنوان وسیله‌ای برای مرعوب ساختن و سرکوب کردن ضد انقلابیون و مخالفان (افرادی که در آن دوره «دشمن ملت» شناخته می‌شدند) استفاده می‌کردند. از این رو، نه تنها گیوتین را به‌عنوان ابزاری برای حذف فیزیکی مخالفان مورد استفاده قرار دادند، بلکه در این راه، به رعب و وحشت عمومی نیز به‌عنوان ابزاری برای حاکمیت خود متوسل شدند. بنابراین، چنان‌که از یافته‌های تاریخی استنباط می‌شود، تروریسم در صیاق اصیل خود با ایده‌ی تثبیت دموکراسی در پیوند بوده است. در جوامعی که در دوران گذار از مرحله‌ی استبدادی به جامعه‌ی دموکراتیک هستند، به صورت طبیعی واقعیت‌های سیاسی به‌طور اساسی رو به تغییر است و این تغییرات اجتناب‌ناپذیر، مقاومت بخش بزرگی از جامعه را به دنبال خواهد داشت که موجب بروز ترور می‌شود.

اما در اواخر سده‌ی نوزدهم واژه‌ی «ترور» با ظهور دسته‌های سیاسی آنارشیک و نیهیلیست در روسیه و سپس در اروپا مفهوم جدیدی یافت. بنابراین، تروریسم که در گذشته به رفتار سرکوب‌گرانه حکومت جهت حذف مخالفان تروریسم اطلاق می‌شد، در سده‌ی اخیر این اصطلاح برای توصیف رفتار خشن گروه‌های مخالف دولت علیه غیرنظامیان و اماکن عمومی مورد استفاده قرار گرفته است. سوءقصد علیه رهبران سیاسی، بمب‌گذاری و تخریب با هدف ایجاد تزلزل در ارکان دولت، روش‌های معمول و مجاز در جریان فعالیت‌های انقلابی شناخته می‌شد. از این پس، تروریسم نه تنها نوعی سیاست سرکوب سازمان‌یافته دولت بلکه جریان فکری علیه دولت نیز تلقی گردید و هر دو مفهوم هم‌چنان در فاصله‌ی دو جنگ اول و دوم جهانی مستمراً به کار رفت (Walker, 2001). «تروتسکی» در سال ۱۹۲۱ کتاب «دفاع از

---

1- Robespierre

تروریسم» را به چاپ رسانید که در آن از اقدامات سرکوب‌کننده‌ی دولت به نام مصلحت‌عالی‌ی دیکتاتوری طبقه کارگر دفاع شده است (Trotsky, 1921). در سال ۱۹۳۷، در پی قتل الکساندر اول، پادشاه یوگسلاوی در سال ۱۹۳۴ به دست مبارزان (تروریست‌ها) کروات، فرصتی برای جامعه‌ی سیاسی بین‌المللی فراهم آمد تا دو قرارداد بین‌المللی، یکی در باب پیشگیری و مجازات تروریسم و دیگری در خصوص تأسیس دادگاه صالح بین‌المللی برای رسیدگی به اقدامات تروریستی به تصویب برساند (اردبیلی، ۱۳۸۱: ۱۱۸)، البته این کنوانسیون بین‌المللی هیچ‌گاه الزام‌آور نشد. گسترش اقدامات تروریستی علیه دولت در دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم و در آغاز سده‌ی جدید سبب شد تا اقدامات پنهانی و سازمان‌یافته دولت‌ها علیه شهروندان و مخالفان سیاسی خود، کمتر مورد توجه قرار گیرد (Malzahn, 2003: 413).

مع‌الوصف، اگر در انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، گیوتین، ابزار ترور بود؛ پس از این، بمب دینامیک از سوی تروریست‌ها برای تحقق طنین بی‌تناسب خود از رهگذر اعمال‌شان تجویز گردید. امروزه، هواپیماربابی، کامیون بمب، و بمب‌گذاری انتحاری<sup>۱</sup> و مسائلی از این قبیل مرسوم است. افزایش عواقب وخیم اقدامات احتمالی تروریسم علی‌الخصوص عملیات تروریستی مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی نوعی از فشارها و استرس‌های جهانی را موجب شده است.

#### رویکرد آمریکا در برابر تروریسم و کنوانسیون‌های ضد تروریستی

به‌طور کلی، تاکنون در خصوص چگونگی مواجهه و برخورد با تروریسم سه رویکرد مشخص، شناسایی شده که این سه رویکرد هر کدام در یک مقطع زمانی از بُرد و نفوذ بیشتری برخوردار بوده‌اند:

1- Suicibe bombers

### رویکرد اقدام برای جلوگیری از تروریسم<sup>۱</sup>

این رویکرد از قدیمی‌ترین رویکردهای موجود است که مبنا و اساس شکل‌گیری کنوانسیون‌های ۱۳ گانه و قطعنامه‌های سازمان ملل تا اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی می‌باشد. با پایان یافتن جنگ سرد واژه‌ی تروریسم دولتی که تا آن زمان بیشتر برای اقدامات تروریستی آمریکا در کشورهای دیگر و رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی به کار می‌رفت در ابتدا تا حدود زیادی به حاشیه رانده شد و بخشی از این واژه در واژه‌ی «تروریسم تحت حمایت حکومت‌ها» معنا و مفهوم یافت. به نظر می‌رسد بنابر شواهد موجود آمریکا بیشترین نقش را در این زمینه ایفا کرده باشد. آوردن و جایگزین کردن این واژه با تروریسم دولتی به آمریکا اجازه داد تا بتواند بدین وسیله دیگران را متهم نماید و دیگر تنها آمریکا و یا اسرائیل متهم ردیف اول آن محسوب نشوند. رویکرد اول، بیشتر به دنبال ریشه‌یابی تروریسم است که همواره در خصوص آن نیز اختلاف وجود داشته است. این اختلاف بیشتر بر تفاوت میان اقدامات تروریستی و اقدامات آزادی‌بخش نمود داشته است. در این رویکرد مهم‌ترین نوع یا گونه‌ی تروریسم، تروریسم دولتی بوده و بخش اعظمی از تلاش‌ها بر ریشه‌کنی این نوع از تروریسم استوار گردید. در این چارچوب، تروریسم دولتی مترادف با اقدامات و عملیات براندازی و یا مداخله با روش‌های خشونت‌آمیز در امور داخلی دیگر کشورهای مستقل و یا سازماندهی اقدامات خشونت‌آمیز از سوی دولت‌ها علیه جنبش‌های آزادی‌بخش دانسته شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۳-۲۲۲).

با توجه به آسیب‌پذیری آمریکا و اسرائیل در چارچوب این رویکرد و از آن‌جا که بخش اعظمی از عملکرد آمریکایی‌ها در رابطه با سایر کشورها خصوصاً کشورهای جهان سوم، ماهیت تروریستی داشته و اصولاً در چارچوب براندازی یا اقدام خشونت‌آمیز خلاصه شده و همچنین از آن‌جایی که بخش اعظمی از اقدامات رژیم صهیونیستی در مواجهه با ملت و

---

1- Measure to prevent terrorism

سازمان‌های آزادی‌بخش فلسطین در زمره‌ی تروریسم دولتی قرار می‌گرفت، آمریکا تلاش نمود تا با ایجاد جریان انحرافی گونه‌ی «تروریسم تحت حمایت دولت‌ها»<sup>۱</sup> را جایگزین «تروریسم دولتی»<sup>۲</sup> نماید. این اقدام به آمریکا مجال و فرصت مناسبی در رهایی از سوابق تروریستی خود ارائه داد، ضمن آن‌که اقدامات تروریستی رژیم صهیونیستی را نیز توجیه کرد. علاوه بر این، آمریکا می‌تواند نیروهای مقاومت و کلیه‌ی کسانی را که برای آزادی سرزمین خود مبارزه می‌نماید و یا بر اثر فشارهای شدید، دست به عمل مقابله به مثل می‌زنند را تحت عنوان تروریسم، تحت فشار قرار دهد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۲۳). از این رو، تغییر توجه از تروریسم دولتی به تروریسم تحت حمایت حکومت‌ها باعث شد تا مرز میان تروریسم و جنبش‌های آزادی‌بخش مخدوش گردد و عملاً جنبش‌های آزادی‌بخش نیز در جرگه‌ی گروه‌های تروریستی قرار گیرند.<sup>۳</sup>

#### رویکرد حقوق بشر و تروریسم<sup>۴</sup>

این رویکرد بیشتر در مقطع زمانی ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ و در کمیته‌ی سوم و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ظهور نمود. رویکرد دوم که تحت عنوان حقوق بشر و تروریسم معرفی گردیده است، بیش از آن‌که نگران تروریسم و اقدامات تروریستی باشد، مأموریت و توجه خود را به پایمال شدن حقوق اساسی بشر از ناحیه اقدامات ضدتروریستی قرار داده است. طرفداران این رویکرد معتقد هستند، مبارزه با تروریسم در درجه‌ی اول به آزادی شهروندان

1- State-sponsored Terrorism

2- State Terrorism

۳- تروریسم تحت حمایت حکومت‌ها به حمایت دولت‌ها از گروه‌ها و سازمان‌های خشونت‌طلب خارجی که علیه کشور دیگر فعال هستند اطلاق می‌گردد. در حالی که تروریسم دولتی بیشتر به فعالیت‌های خشونت‌آمیز بلاواسطه دولت‌ها علیه شهروندان خود یا دیگر کشورها اشاره داشت. البته هم‌اکنون واژه‌ی تروریسم دولتی مجدداً در کنار تروریسم تحت حمایت حکومت‌ها مطرح شده و بیشتر به فعالیت‌های خشونت‌طلبانه‌ی رژیم صهیونیستی علیه شهروندان فلسطینی اطلاق می‌شود و این رژیم نمونه‌ی بارز و تمام‌عیار تروریسم دولتی شناخته می‌گردد. به نظر می‌رسد بنابر شواهد موجود آمریکا بیشترین نقش را در این زمینه ایفا کرده باشد. آوردن و جایگزین کردن این واژه با تروریسم دولتی به آمریکا اجازه داد تا بتواند بدین‌وسیله دیگران را متهم نماید و دیگر تنها آمریکا و یا اسرائیل متهم ردیف اول آن محسوب نشوند (قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۴۶۱).

4 Human Rights and Terrorism



لطمه زده است. دولت‌ها به نام مبارزه با تروریسم، آزادی به خصوص آزادی بیان و اطلاعات را محدود نموده‌اند. از سوی دیگر، دولت‌ها بیش از پیش به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم در زندگی خصوصی مردم مداخله می‌نمایند و حریم خصوصی انسان‌ها را خدشه‌دار کرده‌اند. ضمن آن‌که مبارزه با تروریسم باعث گردیده که حقوق زندانیان و کسانی که متهم به تروریسم هستند لگدمال گردد. بنابراین، تلاش این رویکرد معطوف به چنین نگرانی‌هایی است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۴-۲۲۳).

به این ترتیب، این رویکرد بیش از آن که نگران مساله تروریسم باشد، نگران پایمال شدن حقوق اساسی بشر از ناحیه مبارزه با تروریسم می‌باشد. این رویکرد نمی‌پذیرد که مبارزه با تروریسم به صورت اجتناب‌ناپذیر منجر به پایمال شدن حقوق انسان‌ها می‌گردد. این مساله از سه جهت حائز اهمیت است. اول، حقوق کسانی که قربانی اقدامات تروریستی بوده‌اند. دوم، پایمال شدن حقوق شهروندان به خصوص حقوق مربوط به آزادی‌های فردی از ناحیه اقدامات ضد تروریستی دولت‌ها و در نهایت حقوق کسانی که به نام مبارزه با تروریسم بازداشت، زندانی یا کشته می‌شوند. به عبارت دیگر، نقض گسترده‌ی حقوق و آزادی‌های اساسی بشر از جمله سرکوب سیاسی، تبعیض‌های اجتماعی، عدم رواداری و تحمل در برخورد با اقلیت‌ها (مذهبی، نژادی و ...)، به حاشیه راندن هرگونه صدای مخالف و ... یکی از موجبات اساسی نضج و گسترش خشونت و اقدامات تروریستی است. از سوی دیگر، اعمال خشونت‌آمیزی که عموماً «تروریسم» نامیده می‌شود - مستقیم و غیرمستقیم - باعث نقض حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین شهروندان می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، از آن‌جا که مقابله با جرایم تروریستی باید به صورت سامانه‌مند<sup>۱</sup> و مداوم صورت گیرد و مستلزم اتخاذ تدابیر نسبتاً شدید (در مقایسه با سایر جرایم) است؛ همواره این نگرانی وجود دارد که دولت‌ها (حتی سامانه‌های مبتنی بر مردم‌سالاری و حاکمیت قانون) از مسیر اعتدال و عقلانیت خارج شده و در چهارچوب مبارزه با تروریسم، خود مرتکب نقض و یا تحدید (محدودیت) حقوق بشر شوند. بنابراین، با نوعی

---

1- systematic

پدیدار تسلسل و دور باطل<sup>۱</sup> «تروریسم - نقض حقوق بشر» مواجه هستیم (مستقیمی و قادری کنگاوری، ۱۳۹۰: ۲۵۱).

جنگ علیه تروریسم، چنان‌که در خارج از آمریکا موجب نقض حقوق اساسی بشر شد، در درون این کشور نیز موجبات مورد تهدید قرار گرفتن آزادی‌های مدنی را فراهم کرد. مطابق قانون جدید که پس از حوادث یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ برای مبارزه با تروریسم صادر شد، تدابیر پیشگیرانه‌ی متعددی برای این منظور در نظر گرفته شد که هرکدام از آنها به نوبه‌ی خود نقض آزادی‌های مدنی به شمار می‌رود. از جمله‌ی این تدابیر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: دستگیری افراد بدون مجوز قضایی، محاکمه‌ی نظامی افراد، ایجاد مانع در کار پست الکترونیک و سایت‌های اینترنتی. همچنین تداوم بازداشت بیش از ۶۰۰ تن از متهمان به ارتکاب اقدامات تروریستی در پایگاه نظامی در خلیج گوانتانامو به آشکارترین نمونه‌ی تهدید چارچوب حقوق بشر تبدیل شده که جنگ علیه تروریسم آمریکا، مسبب آن است. تعدادی دیگر از بازداشت‌شدگان نیز در مکان‌هایی دیگر هم‌چون پایگاه هوایی بگرام افغانستان و دیگر بازداشتگاه‌های مخفی نگهداری می‌شوند ([www.Humanrightsfirst.org](http://www.Humanrightsfirst.org)).

بازداشت‌شدگان گوانتانامو در واقع به «منطقه‌ی آزاد حقوق بشری» یا «سیاه‌چاله‌ی قانونی» ([www.courtservice.gov.uk](http://www.courtservice.gov.uk)) انتقال داده شده‌اند که تنها حائل میان آنها و اعمال قدرت اجرایی غیرقابل تجدیدنظر و خودسرانه، بازدیدهای کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ است ([web.amnesty.org](http://web.amnesty.org)). طبق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ که در ۲۳ مارس ۱۹۷۶ لازم‌الاجرا شد و همچنین ماده‌ی ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو، تعیین وضعیت یک زندانی در دادرسی عادلانه و مهیا کردن شرایط انسانی برای زندانیان از هنجارهای بنیادین حقوق بشری بین‌المللی و حقوق بشردوستانه است. حقوق بشردوستانه ایجاب می‌کند که این بررسی به وسیله‌ی دادگاه و به موجب آیین‌هایی که رفتار عادلانه را

1- circularity

تضمین کرده و از زندانیان آسیب‌پذیر حمایت و قدرت مرجع بازداشت‌کننده را محدود می‌کند، انجام شود (هافمن، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

### رویکرد اقدام برای نابودی تروریسم<sup>۱</sup>

این رویکرد از سال ۲۰۰۱ ظهور نموده و هنوز نیز رویکرد مسلط می‌باشد. این رویکرد تلاش داشته تا عناصر اساسی هر دو رویکرد قبلی را در خود داشته باشد به همین جهت، مبنا و اساس خود را اصول و اهداف منشور ملل متحد، بیانیه‌ی اصول حقوق بین‌الملل مرتبط با روابط دوستانه و همکاری بین کشورها در تطابق با منشور سازمان ملل متحد، بیانیه‌ی تقویت امنیت بین‌المللی، تعریف تجاوز، بیانیه‌ی افزایش تأثیر اصل عدم استفاده از تهدید یا خشونت در روابط بین‌الملل، اعلامیه‌ی وین، برنامه‌ی اقدام کنفرانس جهانی حقوق بشر، و میثاق بین‌المللی حقوق بشر قرار داده است (Peterson, 2003: 177). همچنین این جریان از ابزار کمیته‌ی ششم (علاوه بر این‌ها با انگیزه‌ی قوی‌تر) و از ابزار شورای امنیت برای پیشرفت برنامه‌های خود استفاده می‌کند.

حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و شکل‌گیری اقدام تروریستی علیه آمریکا باعث شد، آمریکا با شدت تمام وارد عرصه‌ی مقابله با تروریسم شود. همین امر موجب شد تا این جریان از نفوذ و قدرت زیادی برخوردار گردد. این جریان، بیشتر بر همکاری کشورها در جنگ با تروریسم تأکید دارد، بدون آن‌که حقوق بشر و نادیده انگاشته شدن آن را مبنای عمل خود قرار دهد. در این رویکرد این مسأله بیشتر به یک موضوع حاشیه‌ای تبدیل شده بود. رویکرد اقدام برای نابودی تروریسم یک رویکرد بین‌حکومتی است و با محوریت دولت‌ها شکل گرفته است. در این دوره قطعنامه‌هایی به تصویب رسید که در آنها از تروریسم به‌عنوان یک اقدام جنایی نام برده شده و از کشورها خواسته شده است با اقدامات خشونت‌آمیز پلیسی به مقابله با آن برخیزد. همین امر موجب شده تا مجمع عمومی کمتر به شناسایی و شناخت ریشه‌های

---

1- Measure to Eliminate terrorism

تروریسم بپردازد و از واژه‌ی تروریسم بیشتر به واسطه‌ی مشخص کردن اقدامات خاصی که از آنها به‌عنوان اقدامات غیرقانونی نامبرده می‌شود، استفاده شود (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

رویکرد سوم که اقدام برای نابودی تروریسم نام گرفته است، مورد حمایت شدید آمریکاست. این رویکرد اصل را بر نابودی تروریسم و اقدامات تروریستی قرار داده و با معرفی تروریسم به‌عنوان اقدام جنایی، مبارزه با تروریسم تا سر حد کشتن و یا اسیر کردن عوامل آن را جایز دانسته است. در این چارچوب رعایت حقوق بشر در مبارزه با تروریسم در حاشیه قرار گرفته و می‌توان تا حدود زیادی از آن چشم‌پوشی کرد. در این رویکرد راه‌کار مقابله بیشتر پلیسی، نظامی و اطلاعاتی معرفی گردیده است. تروریسم در این رویکرد در سازمان ملل بیشتر در کمیته‌ی ششم و شورای امنیت دنبال می‌گردد و تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت در خصوص تروریسم در این چارچوب قرار می‌گیرد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۲۴).

نکته‌ی جالبی که در این جا قابل توجه ویژه است این است که در متون کلاسیک حقوق بین‌الملل موارد مشروع توسل به زور مشخص و محدود است. توسل به زور تحت عنوان دفاع مشروع و یا در چارچوب قطعنامه‌ی شورای امنیت مشروعیت دارد. خارج از این دو مورد توسل به زور در متون کلاسیک حقوق بین‌الملل مشروعیت ندارد. اما مسأله این است که از لحاظ رویه‌ای، حقوق بین‌الملل هر لحظه در حال تولد است. بنابراین، نمی‌توان گفت که در حال حاضر چه نوع قواعد عرفی قابل شناسایی وجود دارد و مشکل اصلی در همین نکته است. به لحاظ متون حقوقی و آنچه مربوط به کنوانسیون‌ها و آرای محاکم بین‌المللی است، این نوع حملات و توسل به زور ممنوع است. اما درباره‌ی این که حقوق بین‌الملل عرفی در حال حاضر کجا قرار دارد و آیا بعد از تکرار این نوع فعالیت‌ها و رضایت برخی از دولت‌ها به انجام این عملیات‌ها در خاک کشورشان، چنین فعالیت‌هایی در حقوق بین‌الملل عرفی مجاز شناخته می‌شود یا نه باید گفت باز هم توسل به زور در قالب‌هایی که در حال حاضر توسط امریکا در یمن یا پاکستان برای مبارزه با تروریسم صورت می‌گیرد بدون رضایت دولت ملی مشروعیت ندارد. حال اگر دولت ملی، خود از کشوری دعوت کند تا در عملیات مشترکی شرکت کرده و به آن کشور کمک کند، در این مورد چون رضایت دولت ملی وجود دارد، از

مواردی است که این گونه اقدامات قانونی محسوب می‌شود. اما خارج از این چارچوب نمی‌توان به چنین اقداماتی اعتبار قانونی داد.

اما مشکلی که در حقوق بین‌الملل وجود دارد این است که تعیین نمی‌کند که مسئولیت بین‌المللی برای آمریکا چیست؟ مسأله‌ی مهم این است که مسئولیت بین‌المللی دولت‌هایی مانند آمریکا در این نوع اقدامات ضد تروریستی مشخص نیست. در حال حاضر، مثلاً در قضیه‌ی کشته شدن اسامه بن لادن<sup>۱</sup> در پاکستان توسط آمریکا بدون اطلاع دولت، باید پاکستان نسبت به این اقدام اعتراض داشته باشد و شاکی باشد. اما چنین اتفاقی روی نداده است. منظور از اعتراض و شاکی بودن این نیست که مثلاً وزارت خارجه‌ی پاکستان در حد صدور یک بیانیه موضع‌گیری کند؛ بلکه باید به طور مثال، پاکستان یا یمن به دنبال این باشند که مسأله در شورای امنیت مطرح شود. طرح مسأله در شورای امنیت نشان می‌دهد که از نظر آن دولت این اقدام خلاف حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. چنین نمونه‌ای دیده نمی‌شود؛ گرچه در حال حاضر در مناسبات پاکستان با آمریکا تنش وجود دارد، اما این تنش تا آن جا نیست که پاکستان مسأله را به‌رغم وتوی آمریکا به شورای امنیت بکشاند. در مورد حمله‌ی هوایماهای بدون سرنشین آمریکا به مناطقی از خاک یمن و کشته شدن یکی از سران القاعده در این حملات هم همین اتفاق افتاده است. دولت مرکزی یمن نسبت به این اتفاق اعتراض نکرده است. البته علاوه بر این موارد، در رابطه با مبارزه با تروریسم، شورای امنیت قطعنامه‌هایی صادر کرده است. این قطعنامه‌ها مانند قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ یا ۱۳۷۳ تا حدی مرزها را مخدوش کرده است و دست کشورها را باز گذاشته است که عملیات نظامی گسترده‌ای را سازماندهی کنند. بنابراین، مسأله این است که این قطعنامه‌ها و قوانین همگی موردی است و جایی جمع نشده است تا بتوان به راحتی مصداق‌ها را تعریف کرد و نحوه برخورد نیز مشخص باشد. زمانی که آمریکا

۱- لازم به ذکر است که باراک اوباما در مورخ ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ مصادف با یکم ماه می ۲۰۱۱ کشته شدن اسامه بن لادن - رهبر القاعده - و عامل حملات ۱۱ سپتامبر را توسط کماندوهای آمریکایی اعلام نمود. براساس گزارش منابع خبری، اسامه بن لادن در پناهگاه‌اش در یک ساختمان مجلل در شهر ابیت آباد، واقع در شمال شرق اسلام آباد، پایتخت پاکستان، هدف حمله قرار گرفت و کشته شد. جهت کسب اطلاعات بیشتر ر. ک. به:

<http://www.whitehouse.gov/blog/02/05/2011/osama-bin-laden-dead>

می‌خواست در مورد افغانستان عملیات انجام دهد، شورای امنیت طی قطعنامه، تعریف دفاع مشروع را تغییر داد و مباحثی مثل دفاع پیشگیرانه و پیش‌دستانه از این نوع قطعنامه‌ها بیرون آمد. واقعیت این است همان‌طور که گفته شد مرزها چندان روشن نیست و نمی‌دانیم حقوق بین‌الملل عرفی چه نظری در رابطه با این قبیل مسائل دارد. چون حقوق بین‌الملل عرفی هر لحظه در حال تولد است، در حد کنوانسیون و حقوق بین‌الملل قرار دادی توسعه پیدا نمی‌کند. در چنین فضایی شورای امنیت است که وزن بالایی در رابطه با تعیین مشروعیت چنین اقداماتی پیدا می‌کند. شورای امنیت در این خصوص دو نوع کار انجام می‌دهد؛ یا برای عملیات نظامی مجوز صادر می‌کند، یا بعد از این که عملیات نظامی بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، آن را محکوم می‌کند. در مورد فعالیت‌های امریکا در زمینه‌ی مبارزه با تروریسم در کشورهای مختلف هیچ‌کدام از این اقدامات را انجام نداده است. نه این اقدامات را محکوم کرده و نه پیشاپیش مجوزی برای انجام آن صادر کرده است. بنابراین، به لحاظ حقوقی این شورای امنیت است که باید در این مورد موضع‌گیری کند و اگر شورای امنیت موضع‌گیری نکند، دست حقوقدانان برای اظهار نظر حقوقی بسته می‌شود. در این میان البته نباید از نظر دور داشت که مباحث سیاسی نیز در رابطه با موضع‌گیری یا عدم موضع‌گیری شورای امنیت در این خصوص تأثیرگذار هستند. معلوم نیست که اگر کشور دیگری نیز مانند امریکا دست به چنین اقداماتی بزند، شورای امنیت ساکت خواهد بود یا خیر. طبیعی است که اگر اعضای دائم شورای امنیت موافق یک عملیات نظامی باشند، قطعاً آن را محکوم خواهند کرد (مولایی، ۱۳۹۰).

به هر حال، به کار بردن واژه‌ی کشتن و یا به اسارت درآوردن تروریست‌ها در راهبرد مبارزه با تروریسم امریکا، معنای مهمی را بازتاب می‌دهد و آن این‌که آمریکایی‌ها مبارزه با تروریسم را در چارچوب جنگ قرار داده و بنابراین، از مفهوم جنگ استفاده می‌کنند. قرار دادن مبارزه با تروریسم در چارچوب جنگ توجیه‌گر بسیار مناسبی برای حضور نظامی امریکا در مناطق مختلف به‌خصوص در منطقه‌ی خاورمیانه و مشروعیت دادن به مداخله و درگیری نظامی تحت عنوان دفاع از خود می‌باشد. از طرفی، امریکا از ایجاد یک رابطه‌ی مستقیم میان

تروریسم، دموکراسی، آزادی و استبداد به دنبال تغییرات بنیادین و پایه‌ریزی یک ساختار متناسب با یک قدرت هژمونی‌خواه می‌باشد. بنابراین، تروریسم برای این کشور بیش از آن‌که یک تهدید استراتژیک باشد یک فرصت استراتژیک است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

در این خصوص «جوزف نای» که وابستگی زیادی به حزب دموکرات دارد، بر این اعتقاد است که سیاست نومحافظه‌کاران (بر اساس قدرت سخت) و نیز حمله‌ی جرج بوش به عراق و افغانستان باعث شد که قدرت نرم آمریکا اعتبار، جذابیت و ارزش‌های آمریکایی که پدران مؤسس آمریکا بدان می‌بالیدند افول پیدا کرده و در نتیجه سیاست نرم آمریکا با شکست مواجه شود. وی اظهار می‌دارد که شیوه‌ی مبارزه با تروریسم با قدرت سخت نبوده بلکه باید با قدرت نرم جنگید (Nye, 2004). وی معتقد است که قبل از حملات ۱۱ سپتامبر از جهت نگرش میان آمریکا و متحدانش در خصوص تروریسم اختلافی وجود نداشت، اما بعد از این حادثه و اعلام جنگ از سوی آمریکا برای نابودی تروریسم بین آنها از نظر نوع و روش برخورد با این پدیده اختلاف پدید آمد. از نظر نای دو عامل «فناوری» و «سیاسی»، تروریسم را در صحنه‌ی بین‌المللی وارد جایگاه جدیدی نمودند و همین عوامل منجر به اختلافات بیشتر در خصوص روش برخورد با آن گردیدند. عامل فناوری به‌عنوان یک مجموعه‌ی مهم برای کشوری هم‌چون ایالات متحده از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. در حال حاضر نظام مدنی آمریکا اهمیت و تأثیر زیرساخت‌های حیاتی هم‌چون حمل و نقل، بهداشت، اطلاعات، انرژی و مواردی از این دست را بالا برده و از سوی دیگر زیرساخت‌های حیاتی به علت اطلاعات و شبکه‌ی پایه بودن آن به شدت آسیب‌پذیر گشته است. همین امر موجب گشته که ابعاد خسارات اقدامات تروریستی وسیع‌تر و عمیق‌تر گردد (Nye, 2004: 207). نای از استدلال دولت بوش مبنی بر این‌که بازدارندگی در جایی که طرف مقابل وجود ندارد بی‌تأثیر است و جنگ پیش‌دستانه علیه تروریسم دفاع از خود و مشروع تلقی می‌شود دفاع می‌نماید. با این وجود، معتقد است چنین اقداماتی به تضعیف معیارهای بین‌المللی که به استفاده از زور نظم می‌دهند می‌انجامد. وی پیشنهاد می‌کند بهترین کار برای حل معضل استفاده از زور، به‌کارگیری اقدام پیشگیرانه به

صورتی چندجانبه علیه هدف واضح و آشکار کنونی و ارائه دلایل کافی برای چنین جنگی است (Nye, 2004: 211).

به این ترتیب، با چنین رویکردی که آمریکا به مقوله‌ی تروریسم و مبارزه با آن دارد تعداد کنوانسیون‌هایی که آمریکا آنها را امضا یا تصویب نموده است به شرح ذیل می‌باشد:<sup>۱</sup>

#### الف) کنوانسیون‌های سازمان ملل متحد

۱-الف) آمریکا کنوانسیون پیشگیری و مجازات جرایم علیه اشخاص مورد حمایت بین‌المللی، از جمله کارگزاران (مأموران) دیپلماتیک (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳ را در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۳ امضا و در ۲۶ اکتبر ۱۹۷۶ تصویب نموده است؛

۲-الف) آمریکا کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹) را در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ امضا و ۷ دسامبر ۱۹۸۴ تصویب نموده است؛ در این خصوص، جمهوری اسلامی ایران بر اساس صدور اعلامیه تفسیری<sup>۲</sup> در زمان الحاق به این کنوانسیون (۲۰ نوامبر ۲۰۰۶)، بر این اعتقاد است که «مبارزه با تروریسم نبایستی منازعه‌ی مشروع مردم تحت سلطه استعمار یا اشغال خارجی را در اعمال حق تعیین سرنوشت شان تحت تأثیر قرار دهد». آمریکا در ۱۶ نوامبر ۲۰۰۷ این دیدگاه را مطرح می‌کند که «این بیانیه کلی نباید کنوانسیون یا کاربست کنوانسیون را بین آمریکا و ایران تحت تأثیر قرار دهد. در این کنوانسیون هیچ‌گونه توجیهی را اعم از سیاسی، فلسفی، ایدئولوژیکی، نژادی، قومی، مذهبی مهیا و مجاز نمی‌داند». در این خصوص، دولت کانادا در مورد تن دادن به کنوانسیون بین‌المللی علیه گروگان‌گیری، خاطر نشان نموده است که «اعلامیه‌ی تفسیری ایران به‌طور بالقوه دامنه کاربست کنوانسیون را محدود می‌کند و کانادا مخالف هر نوع تفسیری از کنوانسیون است که دامنه کاربست آن را محدود نماید و معتقد است که اعلامیه‌ی تفسیری

۱- جهت کسب اطلاعات بیشتر راجع به مفاد کنوانسیون‌ها، دولت‌های عضو و حق شرط دولت‌ها و همچنین عضویت آمریکا در کنوانسیون‌های ضدتروریسم مراجعه شود به:

-[http://treaties.un.org/Pages/DB.aspx?path=DB/studies/page2\\_en.xml](http://treaties.un.org/Pages/DB.aspx?path=DB/studies/page2_en.xml)

-<http://www.state.gov/t/isn/trty/>

2 Interpretative declaration



ایران نباید هیچ‌گونه تأثیری بر کنوانسیون داشته باشد». هم‌چنین پادشاهی متحده‌ی بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۷ اعلام می‌نماید که «اعلامیه‌ی تفسیری ایران را در زمان الحاق آن به کنوانسیون مذکور مورد مطالعه قرار داده است. این اعلامیه نباید مفاد کنوانسیون را تغییر یا تعدیل کند و مانع اجرای آن شود. انگلیس به شدت همه‌ی اقدامات تروریستی را محکوم می‌کند؛ بدون در نظر گرفتن انگیزه آنها در هر زمانی و توسط هر کسی که مرتکب آن می‌شود و با هر هدفی که دنبال می‌کند». پادشاهی هلند نیز با توجه به اعلامیه‌ی تفسیری ایران، مطرح می‌کند که «این اعلامیه نمی‌تواند دامنه‌ی کنوانسیون را محدود نماید. در غیر این صورت، آن حق شرطی خواهد بود که در تضاد با هدف و موضوع کنوانسیون است. بنابراین، از نظر پادشاهی هلند اعلامیه‌ی تفسیری ایران هیچ تأثیر حقوقی بر کنوانسیون ندارد». حکومت پادشاهی اسپانیا نیز معتقد است که «اعلامیه‌ی تفسیری ایران دامنه‌ی کنوانسیون را محدود نمی‌کند. چون در چارچوب خود کنوانسیون، اقدامات گروگان‌گیری، مانند مانور و اظهارات<sup>۱</sup> تروریسم بین‌الملل، بدون توجه به علت آن، هرگز نمی‌تواند توجیه شود. اگر هدف اعلامیه مانع شدن اقدامات ارتكابی در منازعه مردمان علیه سلطه استعمار و اشغال خارجی از مقوله اقدامات ممنوع شده توسط کنوانسیون باشد، حکومت پادشاهی اسپانیا معتقد است که اعلامیه حق شرطی خواهد بود که منافی با موضوع و هدف کنوانسیون است و هیچ تأثیر حقوقی بر کنوانسیون ندارد». در این راستا دولت استرالیا نیز معتقد است که «اعلامیه‌ی تفسیری ایران صرفاً یک بیانیه‌ی سیاسی است که تأثیر حقوقی ندارد». لازم به ذکر است که جمهوری اسلامی ایران در اعلامیه‌ی تفسیری فوق هم‌چنین اعلام نموده که محو تروریسم، مستلزم مبارزه جامع و فراگیر از سوی جامعه‌ی بین‌الملل جهت شناسایی و علل ریشه‌ای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی آن است.

---

1- manifestation

۳-الف) آمریکا کنوانسیون بین‌المللی سرکوب بمب‌گذاری تروریستی (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۵ ماه دسامبر ۱۹۹۷) را در ۱۲ ماه ژانویه ۱۹۹۸ امضا و در ۲۶ ماه ژوئن ۲۰۰۲ (با حق شرط) تصویب نموده است.

۴-الف) آمریکا کنوانسیون بین‌المللی سرکوب تأمین مالی تروریسم (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل در ۹ دسامبر ۱۹۹۹) را در ۱۰ ماه ژانویه ۲۰۰۰ امضا و در ۲۶ ماه ژوئن ۲۰۰۲ تصویب (با حق شرط) نموده است.

۵-الف) آمریکا کنوانسیون بین‌المللی سرکوب اقدامات تروریسم هسته‌ای (مصوب مجمع عمومی در ۱۳ ماه آوریل ۲۰۰۵) را در ۱۴ ماه سپتامبر ۲۰۰۵ امضا نموده، اما تاکنون آن را تصویب ننموده است.

#### ب) کنوانسیون‌های چندجانبه

۱-ب) الحاق آمریکا به کنوانسیون مقابله با جرایم و سایر اعمال ارتكابی در هوایما (توکیو- ۱۴ ماه سپتامبر ۱۹۶۳)، در روز پنجم ماه سپتامبر ۱۹۶۹ بوده است؛

۲-ب) آمریکا کنوانسیون مقابله با تصرف غیرقانونی هوایما (لاسه- ۱۶ ماه دسامبر ۱۹۷۰) را در تاریخ ۱۴ ماه سپتامبر ۱۹۷۱ در واشنگتن تصویب نموده است.

۳-ب) آمریکا کنوانسیون مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی هوایمایی کشور (مونترال - ۲۳ ماه سپتامبر ۱۹۷۱) را در ماه نوامبر ۱۹۷۲ تصویب و بدان ملحق شده است.

۴-ب) آمریکا کنوانسیون حفاظت فیزیکی از مواد هسته‌ای (وین- ۳ ماه مارس ۱۹۸۰)، را در ۳ ماه مارس ۱۹۸۰ امضا و در ۸ ماه فوریه ۱۹۸۷ نافذ<sup>۱</sup> گردید.

۵-ب) آمریکا همچنین عضو «کنوانسیون مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی (کشتیرانی دریایی) (رم-۱۰- ماه مارس ۱۹۸۸)» و «پروتکل مقابله با اقدامات غیرقانونی علیه امنیت سکوهاى ثابت مستقر واقع در فلات قاره (رم- ۱۰- ماه مارس ۱۹۸۸)» است. ناگفته نماند آمریکا تاکنون به عضویت برخی از کنوانسیون‌های مهم بین‌المللی ضد

1- Entered into force

تروریسم از جمله «کنوانسیون علامت‌گذاری مواد منفجره پلاستیکی به‌منظور ردیابی و شناسایی آنها (مونترال - ۱ ماه مارس ۱۹۹۱)»؛ «پروتکل مقابله با اقدامات غیرقانونی خشونت‌آمیز در فرودگاه‌های در خدمت هواپیمایی کشوری بین‌المللی مربوط به کنوانسیون ۱۹۷۱ (مونترال - ۲۴ ماه فوریه - ۱۹۸۸)»، در نیامده است.

### ج) کنوانسیون‌های منطقه‌ای

در این خصوص کنوانسیون منع و مجازات اعمال تروریستی که به شکل جرایم علیه اشخاص و تصرف اموال آنان ارتکاب می‌یابد و دارای دارای اهمیت بین‌المللی است در روز دوم ماه فوریه‌ی سال ۱۹۷۱ میلادی از سوی سازمان کشورهای آمریکایی (OAS) در واشنگتن تدوین و سند آن نزد دبیرکل سازمان مزبور تودیع شد. تا روز پنجم ماه ژوئیه ۱۹۹۹ (پس از ۲۸ سال)، ۱۷ کشور این معاهده را امضا و ۱۳ کشور نیز از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا در ۲۰ ماه اکتبر ۱۹۷۶ آن را تصویب نهایی کردند.

در این قسمت از مقاله اهداف و راهبرد برخورد با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را به مثابه ضرورت راهبرد یا برساختگی هویتی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

### تروریسم به مثابه ضرورت راهبردی یا برساختگی هویتی آمریکایی

بعد از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، آمریکا به طور رسمی مبارزه علیه تروریسم را اعلام می‌کند. البته بعد از فروپاشی نظام دوقطبی کارشناسان مختلف آمریکایی و رهبران‌شان در سطوح مختلف در وزارت خارجه و دفاع گاهی اشاره به افزایش نقش گروه‌های تروریستی در دنیا می‌کردند. ولی بعد از ۱۱ سپتامبر و بعد از آن‌که شورای امنیت دو قطعنامه‌ی ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ علیه تروریسم را تصویب کرد، مشروعیت لازم برای مبارزه با تروریسم از سوی قدرت‌های بزرگ و عمدتاً آمریکا به دست آمد. جنگ علیه ترور، فرهنگ ترس را در آمریکا ایجاد کرده است. برجسته ساختن این سه کلمه توسط آمریکا و تکرار آن از زمان حادثه‌ی هولناک ۱۱ سپتامبر اثر زیان‌باری را بر دموکراسی آمریکا، روح آمریکا، موضع و جایگاه آمریکا در جهان داشته است. استفاده از این عبارت به طور واقعی توانایی آمریکا را برای مقابله‌ی مؤثر با

چالش‌های واقعی که از جانب گروه‌های افراطی که ممکن است از تروریسم علیه آمریکا استفاده کنند، تضعیف کرده است. آسیب‌ها و زیان‌های این سه کلمه هنوز ادامه داشته و بی‌نهایت بزرگ‌تر از هرگونه رویای وحشیانه‌ی مجرمان متعصبی است که حملات ۱۱ سپتامبر را طراحی و از درون غارهای افغانستان علیه آمریکا نقشه کشیدند. جنگ علیه تروریسم به موقعیت بین‌المللی آمریکا به شدت آسیب رسانده است. برای مسلمانان شباهت میان رفتار نظامیان آمریکایی با غیرنظامیان عراقی و رفتاری که صهیونیست‌ها با فلسطینی‌ها دارند سبب گسترش و تقویت احساس دشمنی نسبت به آمریکا شده است.

تاریخ سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد که این کشور ضرورت و فلسفه‌ی حضور خویش در صحنه‌ی جهانی را با وجود یک رقیب یا دشمن حقیقی و یا فرضی تبیین کرده است. اگر این گفته زمانی جزئی از بافته‌های نظریه‌ی توطئه محسوب می‌شد، اما امروز یک واقعیت غیرقابل انکار است. در ایام جنگ سرد این کمونیسم بود که در ذهن آمریکایی‌ها حکم یک شیخ خوفناک را پیدا کرد و تمامی حرکت‌های چپ‌گرا و حتی آزادی‌بخش، از نهضت ملی نفت «مصدق»، تا حرکت استقلال‌طلبانه «پاتریس لومومبا» و «آلنده» با همین ترس نفوذ کمونیسم هدف قرار گرفتند. در چنین دورانی پروژه‌ی دشمن‌سازی به وسیله‌ی حضور تعارضات ایدئولوژیک میان دو قطب، محیطی پویا به مؤلفه‌ها قدرت بخشیده بود، اما با پایان جنگ سرد این آموزه‌ی «لئواشتراس» تجسم عینی یافت که دور شدن از جنگ دائم و فقدان دشمن دائم و تأکید بر ویژگی‌های اقتصاد لیبرال، موجبات افول قدرت ایالات متحده را پدید خواهد آورد. در فضای آشفته‌ی دهه‌ی نهم قرن بیستم، ایالات متحده از فقدان رقیبی هم‌اورد رنج می‌برد و همین امر از مهم‌ترین دلایل نومحافظه‌کاران برای حضور در ساختار قدرت و راه‌اندازی پروژه‌ی دشمن‌سازی بود. پروژه‌ی متأثر از این آموزه لئواشتراس بوده که انسان ذاتاً شرور است؛ بنابراین، دولتی نیرومند برای مهار شرارت‌های انسان، ضروری است. دولت یکپارچه تنها از راه بسیج بر ضد غیرخودی‌ها به دست می‌آید. بدین ترتیب، حتی وقتی دشمن خارجی وجود ندارد باید آن را آفرید (Laura, 2003: 11). همین آموزه را «کنت والتز» - تئوریسین برجسته‌ی نئورئالیسم - نیز به شکلی دیگر برای کاربردی کردن قدرت آمریکا عنوان

می کند که «اگر بربرها [تهدید] وجود ندارند آنها را خلق کنید». (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۵۸) در واقع بربر روحی تازه به کالبد رنجور راهبردها و استراتژی‌های کلان و خرد سیاست خارجی آمریکا می‌دهد. سیاستی خارجی که حیات خود را به شدت مدیون ظهور و بروز تهدیدها و بربرها می‌داند، چه از نوع روسی آن در جامه‌ی کمونیسم در خلال جنگ سرد و چه از نوع مسلمان آن در جامه‌ی بنیادگرایی و تروریسم پس از حوادث یازدهم سپتامبر. بر این اساس، یازدهم سپتامبر بدون تردید فضای مجازی لازم را در اختیار نومحافظه‌کاران قرار داد تا با تأکید بر آموزه‌های اشتراوس و در قالب مبارزه با تروریسم، محیط رقابتی و خصمانه‌ی جدیدی را در ساختار نظام بین‌الملل به راه اندازد و از این رهگذر منافع کلان ایالات متحده را تأمین و سیادت بلامنازع خود را بر جهان تحمیل کنند. دشمن خارجی افکار عمومی را در ایالات متحده هم‌سو با منویات دولت‌مردان کاخ سفید می‌کند و بر اساس همین اصل، سیاست خارجی آمریکا به رهبری نومحافظه‌کاران هدفمند، و از بروز آشفتگی و ابهام راهبردی مصون نگه داشته خواهد شد (www.csmenitor.com). تفکرات لئو اشتراوس بر جریان نومحافظه‌کاری به حدی است که روزنامه‌ی نیورک تایمز در مقاله‌ی خود (۴ ماه می ۲۰۰۳) این گروه را لئو-محافظه‌کار<sup>۱</sup> نامید.

به این ترتیب تروریسم در مجموعه‌ی مهم‌ترین و اصلی‌ترین اولویت‌های امنیت ملی آمریکا به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ قرار گرفته است. البته تروریسم از جمله‌ی مسائل مهم دولت آمریکا قبل از ۱۱ سپتامبر نیز بوده است، اما بعد از حادثه‌ی مذکور ضمن افزایش شدت توجه به این مسأله، راهبرد و حتی نگرش آمریکا در خصوص تروریسم دچار تغییرات مهمی گردید. در اسناد امنیت ملی آمریکا به خصوص اسناد ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ بوش و ۲۰۱۰ اواما نیز تروریسم به یکی از مهم‌ترین موضوعات این اسناد تبدیل گشته است (www.whitehouse.gov). علاوه بر این، آمریکا دارای اسناد راهبردی ویژه‌ی تروریسم نیز می‌باشد که آخرین موارد آن دو سند ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ تحت عنوان «استراتژی ملی مبارزه با

---

1- Leo conservative

تروریسم» ([www.whitehouse.gov](http://www.whitehouse.gov)) است. در این خصوص، سه ملاحظه‌ی مهم در خصوص نگاه ایالات متحده به تروریسم وجود دارد که توجه به آنها ضروری است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۷-۴۶). ملاحظه‌ی اول به سازمان تهیه‌کننده‌ی سند ویژه‌ی مبارزه با تروریسم (راهبرد ملی مبارزه با تروریسم) مربوط است. این اسناد هر چند به نام دولت آمریکا و با امضای رئیس جمهور وقت منتشر شده، اما تهیه‌کننده‌ی آن وزارت دفاع آمریکا است. تهیه این اسناد توسط مرجع نظامی آمریکا یعنی وزارت دفاع نشان‌دهنده‌ی رویکرد کلان آمریکا به مسأله‌ی تروریسم و چگونگی برخورد با آن است. بنابراین، باید محتوای این اسناد و اسناد امنیت ملی آمریکا متأثر از مأموریت‌های وزارت دفاع آمریکا باشد. ملاحظه‌ی دوم، از ملاحظه‌ی سوم ناشی می‌شود و آن این که در هر سند که صحبت از تروریسم شده، واژه‌ی جنگ war از مهم‌ترین و پراستفاده‌ترین واژه‌ها بوده است و این واژه نیز مستقیماً و بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای مربوط به جنگ‌های کلاسیک است که الزاماً باید توسط نیروهای مسلح انجام پذیرد. ملاحظه‌ی سوم، به محتوای اسناد و موضوعات مورد توجه آن باز می‌گردد. در این اسناد «شناخت‌شناسی تروریسم» کمترین حجم را تشکیل می‌دهد و روش‌ها و ابزارهای مبارزه با تروریسم تقریباً تمام سند را به خود اختصاص داده است.

نوع دسته‌بندی موضوعات در اسناد نشان می‌دهد که دولتمردان آمریکایی اصولاً تمایلی به ورود به موضوعات شناخت‌شناسانه تروریسم ندارند. این رویکرد می‌تواند دو دلیل داشته باشد. دلیل اول، به سودمندی ابهام باز می‌گردد. ابهام در مفهوم دست آنها را در مواجهه با پدیده‌ها و اقدامات مختلف باز می‌گذارد تا بهتر بتوانند نسبت به آن به‌عنوان یک مسأله‌ی تروریستی یا غیرتروریستی برخورد نمایند. دلیل دوم، به مشکلات موجود بر سر تعریف باز می‌گردد. بنابراین، آنها با فرار از شناخت‌شناسی تروریسم می‌خواهند از چالش‌های ناشی از آن فرار کرده و سریعاً خود را به اصل موضوع برسانند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). البته راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶، مقابله با آنچه تروریسم خوانده می‌شود در دو مسیر نشان داده شده است. مسیر اول، مبارزه‌ی نظامی، جنگ محور و استفاده از ابزارهای قدرت ملی و مسیر دوم، مبارزه با ایده‌ها و عقاید تروریست‌ها می‌باشد. در این میان مسیر اول را کوتاه مدت

و مسیر دوم را بلندمدت معرفی می‌نمایند (استراتژی امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۵: ۳۰). به هر حال نوع مبارزه‌ی آمریکا با تروریسم - به‌عنوان سرتیتر سیاست و روابط بین‌الملل - معلول محور است و نه علت محور. به عبارت دیگر، نوع مبارزه‌ی کنونی با تروریسم از سوی دولتمردان آمریکایی پرداختن به معلول‌هاست و توجه نکردن به علت‌های شکل‌گیری تروریست را دنبال می‌کند. از این رو، نگاه غربی آن است که تروریسم در منطقه ریشه‌ی داخلی دارد و مربوط به مسائل منطقه‌ای است.

به‌طور کلی، تهدیدات و ماهیت آن نقش اساسی در راهبرد کلان آمریکا بازی می‌کنند که بر اساس نوع تهدید، هویت جدیدی ایجاد شود. بنابراین، مفهوم تروریسم هویت یا سوژه‌ای برای امنیت ملی آمریکا تبدیل شده است. دولتمردان آمریکا در این دوران در باب تعریف از تروریسم به نکته‌ی جدیدی اشاره کردند، نکته‌ای که با ماده‌ی ۵۱ منشور سازمان ملل نیز هم‌خوانی نداشت. آنها در تعریف تروریسم نه تنها نفس عمل تروریستی را مد نظر قرار دادند بلکه به قصد و نیت اشاره کردند. آمریکا در این تعریف (پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر) این حق را برای خود قائل شد که برای حفظ امنیت و منافع ملی خود و جلوگیری از تهاجمات تروریستی، قبل از بروز هرگونه حمله، با توجه به نیت و اقدام مهاجم (گروه، حزب، سازمان و یا دولت‌ها)، اقدامات پیش‌دستانه یا پیشگیرانه انجام دهد. این امر به این معنا بود که احساس آمریکا از بروز زمینه‌های حملات تروریستی در یک کشور، می‌تواند این کشور را مجاب به حمله یا اقدام پیش‌دستانه نماید. اقداماتی از قبیل: (۱) تهاجم نظامی (مدل افغانستان و عراق) (۲) توصیه به دموکراتیزه شدن (مدل کشورهای عرب) (۳) تهدید ایران، سوریه به اقدامات پیشگیرانه. دکتترین جدید آمریکا در مورد حمله‌ی پیش‌دستانه به سایر کشورهای حاکمیت‌دار، رفتار خصمانه‌ی سایر دولت‌ها و گرایش بیشتر بازیگران غیردولتی به تروریسم را افزون‌تر ساخت (Brann, 2004).

بنابراین، آمریکا توانست پس از ۱۱ سپتامبر نشانه‌هایی از تمایز گفتمانی را بین «خود» و «دیگران» ایجاد نماید. در این تمایز گفتمانی «خود» آمریکا تلقی می‌شود و «دیگری» را انعکاس رادیکال‌سیم اسلامی دانست. در تبیین نظریه‌ی گفتمانی، هرگونه تغییر و دگرگونی را می‌توان بر

اساس تحولات دائمی سوژه‌ها توضیح داد. به عبارتی سوژه‌ها تلاش می‌کنند تا شکل خاصی از تمایز را بین «خود» و «دیگران» ایجاد نمایند. نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که در هر زمان در هر جامعه و در سطوح مختلف گفتمان‌های متعددی هستند که به یک اعتبار فرهنگ جامعه را تشکیل می‌دهند و کنشگران با تکیه بر این فرهنگ، سیاست‌های خود را عرضه می‌کنند. در نتیجه بر منافع فرهنگی تکیه می‌کنند که ساخت اجتماعی نوینی را امکان پذیر می‌سازد. برخی نظریه‌پردازان گفتمان‌ها را با عنوان جعبه‌ی ابزاری یاد می‌کنند که قابلیت آن را داشته باشد که اهداف آنها را توجیه کند و مشروعیت بخشد. اگر کنشگران خواهان ایجاد تغییر، موفق شوند بر گفتمان‌هایی تکیه کنند که نقش بنیادین هویت‌سازی برای بخش‌های گسترده از جامعه‌ی سیاسی داشته باشد و کنش‌های خاصی را ضروری سازد و آماجی را به‌عنوان دیگری مشخص سازد که خود در تضاد با آن به خویشتن هویت می‌بخشد، امکان ایجاد تغییر فراهم می‌شود. به نظر می‌رسد گفتمان مبارزه با تروریسم توانسته و می‌تواند تا حدودی این نقش را به خوبی ایفا کند. بنابراین، تروریسم در اصل در گفتمان امنیت ملی که یک گفتمان هویت‌بخش و دگرساز است، جای می‌گیرد. بنابراین، همان‌گونه که قبلاً گفته شد در دوران جنگ سرد، شوروی و کمونیسم در راهبرد امنیت ملی آمریکا به «دیگری» شکل می‌داد. اما پس از جنگ سرد آمریکا در غیاب یک دیگری با نوعی بحران هویت یا به عبارتی با بحران معنایی در تعریف از خود روبه‌رو بود. به‌طور کلی، آمریکا همیشه باید بر اساس یک «دیگری» دشمن سیاست‌های خود را تعریف نماید؛ یا به عبارتی آمریکا بدون دشمن زنده نیست. «هانتینگتون» با مطالعاتی که انجام داده، مهم‌ترین مشکل فراروی آمریکا را بر اساس نشانه‌هایی از فقدان هویت مورد تحلیل قرار داده است. وی می‌گوید: انجام هر مجموعه‌ای بر اساس وجود دیگری شکل می‌گیرد. وی درصدد هویت‌سازی برای ساختار سیاسی آمریکا بود. از آن‌جا که هویت بر مبنای دیگری تعریف می‌شود، از این رو، وی اصلی‌ترین ضرورت امنیت ملی آمریکا را تقابل‌گرایی دانسته است (Huntington, 1997: 18-19). از این منظر، نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها در اصل نوعی هویت‌سازی بود، چرا که از نظر وی آمریکا بیش از اغلب کشورها، نیازمند یک دیگر مخالف برای حفظ هویت در سطح بین‌المللی است. ساموئل



هانتینگتون براساس نظریه‌ی «برخورد تمدن‌ها»<sup>۱</sup> و جدال غرب با جهان اسلام در قالب تمدنی و جدال فرهنگ‌ها در چارچوب تأمین نظم و امنیت در قرن جدید به نظریه‌پردازی پرداخت. به‌طور کلی، تهدیدات و ماهیت آن نقش اساسی در استراتژی کلان آمریکا بازی می‌کنند. در همین رابطه «ریچارد مورفی» معاون وزیر امور خارجه‌ی آمریکا در زمان ریگان اظهار می‌دارد که: «ما در افغانستان یک هیولا یا اهریمن را پرورش دادیم. بن‌لادن و طالبان ثابت کردند که دشمن دشمن ما، همیشه دوست ما نیست» (اشجع‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۲۱). به گفته‌ی «زبگنیو برژینسکی»<sup>۲</sup>، وزیر امور خارجه‌ی اسبق آمریکا، ایالات متحده در گمراه کردن شوروی در حمله به افغانستان نقش مهمی ایفا کرده است. او می‌گوید: «طبق روایت رسمی تاریخ، کمک سیا به مجاهدین در سال ۱۹۸۰ آغاز شد؛ یعنی پس از حمله شوروی به افغانستان در ۲۴ ماه دسامبر ۱۹۷۹. اما واقعیت این است که در روز سوم ماه ژوئیه ۱۹۷۹ رئیس‌جمهور کارتر، اولین دستورالعمل را برای کمک مخفی به مخالفان رژیم هوادار شوروی در کابل امضا کرد و همان روز یادداشتی برای رئیس‌جمهور نوخیز و به او توضیح دادم که به اعتقاد من، این کمک باعث مداخله‌ی نظامی شوروی می‌شود... [بنابراین، گرچه] ما روس‌ها را به مداخله و انداختیم، اما دانسته احتمال حرکتشان را افزایش دادیم... روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز گذشتند، من به رئیس‌جمهور نوخیزم که اکنون فرصت داریم به شوروی جنگ ویتنامش را عطا کنیم. این کشمکش سبب دل‌سردی و در نهایت فروپاشی اتحاد شوروی شد. برای تاریخ جهان چه چیز بیشتر اهمیت دارد: طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی، چند مسلمان تحریک شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟ (www.globalresearch.CB). در واقع، در اینجا انتخاب بین بد و بدتر و دفع افسد به فاسد منظور نظر بوده است»<sup>۳</sup>.

1- The Clash of Civilizations

2- Zbigniew Brezezinsky

۳- در واقع در خصوص اهداف آمریکایی‌ها از کشاندن شوروی به افغانستان و حمایت از طالبان می‌توان سه دلیل کلی را برشمرد: (۱) انتقام شکست جنگ ویتنام از شوروی؛ (۲) مبارزه و مهار انقلاب اسلامی (در این خصوص برژینسکی بارها اعلام کرده بود که تنها راه خشی کردن انقلاب اسلامی تشکیل یک دولت سنی مذهب افراطی ضد شیعی در منطقه و در پیرامون مرزهای ایران است) (۳) انحراف افکار عمومی با انتقال کانون بحران خاورمیانه از فلسطین به افغانستان.

در این مورد «شارل ویلسون»<sup>۱</sup> یکی از اعضای برجسته‌ی کنگره می‌گفت: ما از شوروی در افغانستان، به دلیل کاری که با ما در ویتنام کرد، انتقام خواهیم گرفت و پاسخ هر ضربه را با دو ضربه خواهیم داد. کیسی، همچنین فرمان ارسال موشک‌های ضد هوایی استیونگر را صادر کرد که به بن لادن تحویل داده شدند. بانک بین‌المللی سرمایه B.C.CCA نیز عمده‌ترین بانکی بود که انتقال کمک‌های مالی آمریکا را به مبارزان از طریق افغانستان برعهده داشت. در این مدت اسامه بن‌لادن حدود هفده میلیارد دلار از آمریکا دریافت کرد (خلیل اسعد، ۱۳۸۰: ۷۳). در این باره شارل ویلسون، مسئول ارزیابی مالی بودجه‌ی سازمان سیا، معتقد است که با «مجاهدان عرب - افغان» سخاوتمندانه برخورد شده است (خلیل اسعد، ۱۳۸۰: ۷۵).

کمک‌های آمریکا از ماه مارس ۱۹۸۵ با ابلاغ دستورالعمل ۱۶۶ امنیت ملی توسط رئیس جمهور وقت، ریگان، بیش از گذشته شد. کمک پنهانی تازه‌ی آمریکا با افزایش چشمگیر تدارکات جنگ‌افزارها آغاز شد. افزایش منظم سالانه ۶۵ هزار تن تسلیحات تا سال ۱۹۸۷ و حضور پیوسته و نهانی کارشناسان سیا و پنتاگون به مقر «آی اس آی»<sup>۲</sup> پاکستان در راولپندی از نمونه‌ی کمک‌ها در این دوره است (Colle, 1992). از این رو، برخلاف تصور شوروی، سیاست‌های آمریکا برای محدودسازی ایران و ایدئولوژی انقلابی آن، با حمله‌ی نظامی صورت نگرفت، بلکه آمریکا سیاست‌های دیگری در پیش گرفت که یکی از مهم‌ترین آنها یاری رساندن به جنبش‌های رادیکالیست ضدشیعی، مانند القاعده بود؛ مسأله‌ای که «شیرین هانتر»<sup>۳</sup> نیز به آن اشاره می‌کند (روزنامه سلام، ۱۳۷۷/۷/۷) و «ژیلبر آشکار»، نویسنده‌ی فرانسوی لبنانی تبار، بر آن تأکید می‌ورزد (آشکار، ۱۳۸۴: ۶۳ و ۶۵). زیرا وجود این جریان علاوه بر مبارزه با شوروی، هم می‌توانست مانع از نفوذ انقلاب ایران در میان سایر کشورهای اسلامی شود و هم به تولید جریان آنتی‌تز انقلاب اسلامی در آینده بیانجامد (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۵۹). لازم به ذکر است که هدف دیگر واشینگتن از ایجاد این جنگ و به راه انداختن تشکیلات القاعده، دور

1- Charels Wilson

2- Inter-service Intelligence

3- Shirin Hunter

کردن کانون بحران خاورمیانه از منطقه‌ی فلسطین و معرفی افغانستان به‌عنوان کانون جدید توجهات بود. آنچه موجب تقویت این نظریه می‌شود، حساسیت «عبدالله عزام» استاد بن‌لادن و رهبر آن تشکیلات، بر سر مسأله‌ی افغانستان بود. وی به صراحت بیان می‌کرد که افغانستان بر فلسطین اولویت دارد (پل و دوران، ۱۳۸۱: ۲۶). اکنون تروریسم و مبارزه بر علیه آن در صدر اولویت‌های حکومت آمریکا قرار گرفته است و اوضاع به همین شکل تا زمانی که نیاز بر ایستادگی در برابر این معضل وجود داشته باشد، باقی خواهد ماند.

مع الوصف، حوادث ۱۱ سپتامبر تروریسم را به مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد و به نوعی هویت‌ساز سیاست خارجی آمریکا می‌باشد. یکی از اثرات ۱۱ سپتامبر بر محیط بین‌المللی وارد کردن گفتمان هویت و امنیتی شدن آن در سراسر جهان می‌باشد. بعد از ۱۱ سپتامبر یکی از اصلی‌ترین گفتمان‌های مطرح در آمریکا این بود که ارزش‌های آمریکا مورد هدف تروریست‌ها قرار گرفته است. یا به عبارتی، هویت آمریکایی هدف تروریست‌ها معرفی شده و هویت دیگران در هاله‌ای از تهدید امنیتی تصویر می‌گردد. و جمله‌ی معروف بوش: «در جنگ با تروریسم یا دیگران با ما هستند یا علیه ما» تا حدودی نشأت گرفته از نگاه هویتی به سیاست آمریکا دانست (سجادپور، ۱۳۸۱) که به دنبال ایجاد نظام بین‌المللی بر اساس ارزش‌های آمریکایی است. و حتی گفتمان تغییر رژیم<sup>۱</sup> یک گفتمان هویتی در خصوص ماهیت تهدیدزای برخی کشورهای منطقه می‌باشد و هویت خاص برخی از نظام‌ها را تروریسم و لزوم تغییر آن را در پیش می‌گیرند. به این ترتیب، نظم در صحنه‌ی بین‌المللی در چهارچوب مضامین هنجاری، ارزشی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد. بازیگران برتر نظام بین‌المللی که شکل‌دهنده‌ی نظم هستند دارای هویت‌های متمایز و متفاوت هستند. بر این اساس، نظم بین‌المللی به ضرورت بازتاب ارزش‌های هویتی کشور برتر است. بازیگران برای پی بردن به رفتار بیرونی توجه را معطوف به ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر عملکردهای سیاسی داخلی می‌کنند که هویت هم‌تایان آنها را در سیستم بین‌المللی سامان می‌دهد (katzenstein, 1996)

---

1- Regime Change

369). بازیگران برتر نظام بین‌الملل بر این باور هستند که رفتار بین‌المللی بازیگران تا حدود وسیعی متأثر از ایده‌ها و هویت آنهاست. رفتار بین‌المللی بازتاب فرایند یادگیری اجتماعی است، پس اگر بتوان محیط اجتماعی مبتنی بر ارزش‌های یکسان به وجود آورد، پس رفتارها نیز هم‌سو خواهند شد و به اشاعه‌ی ارزش‌های لیبرال منجر خواهد شد که بستر ارزشی شکل‌گیری سیاست‌های بین‌المللی یکپارچه شوند (ونت، ۱۳۸۴). بنابراین، بازیگران مطرح نظام سعی می‌کنند هویت داخلی خود را جلوه جهانی دهند و مؤلفه‌های آن را اساس و پایه‌گذار نظم می‌کنند که به ضرورت برای کنترل هرج و مرج حیات می‌یابد. از این رو آمریکایی‌ها بعد از فروپاشی نظام دو قطبی به خصوص بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر این فرصت را پیدا کردند تا به جهانی‌سازی مقوله‌های شکل دهنده‌ی هویت خود و به عبارتی راه و رسم زندگی آمریکایی‌ها با تمامی ارزش‌های آن در صحنه‌ی جهانی بپردازند. از این رو، آمریکایی‌ها در پی گسترش و نهادینه کردن ارزش‌های خود هستند. بنابراین، مبارزه با تروریسم را که در تعارض با ارزش‌های خود می‌دانند، ضروری می‌یابند (دهشیار، ۱۳۸۴) و مهندسی اجتماعی را تنها راه مبارزه با تروریسم و مشروعیت دادن به ارزش‌های مدرنیته که هویت‌ساز غرب است می‌دانند. به این ترتیب تروریسم در اصل در گفتمان امنیت ملی آمریکا که یک گفتمان هویت‌بخش و دگرساز است، جای می‌گیرد.

در اینجا قبل از نتیجه‌گیری کلی به برخی از مهم‌ترین الزامات راهبردی در مبارزه با تروریسم می‌پردازیم. تطبیق الزامات ذیل با عملکرد راهبرد ضد تروریسم آمریکا می‌تواند ما را در فهم مبانی و سیاست دروغین و بی‌اثر اقدامات منطقه‌ای و جهانی آن رهنمون سازد؛

#### الزامات راهبردی مقابله با تروریسم

در ذیل به چهار پیش‌شرط ضروری قبل از اتخاذ هرگونه راهبرد جهانی مبارزه با تروریسم اشاره می‌شود که آمریکا در هر چهار مورد -چه در حوزه‌ی نظر و چه در حوزه‌ی عمل- با مشکلات و انتقادات جدی مواجه است:

## تقدم شناخت علیت بر مقابله با معلولیت تروریسم

اولین گام مهم در مبارزه با تروریسم، تعریف دقیق و روشن از تروریسم و خارج کردن این مفهوم از ابهام معنایی و موضوعی می‌باشد. در واقع، به‌منظور از بین بردن تروریسم از زندگی، ما باید ابتدا این پدیده را جراحی کنیم و بعد ریشه‌های آن را از بین ببریم، مبارزه کنونی در حقیقت مبارزه با تروریسم نیست، بلکه زخمی کردن این مار مخوف است. برای ساختن یک استراتژی مؤثر در مقابله با تروریسم، باید اول فهمید که تروریست‌ها چرا برساخته شده‌اند، دنبال چه اهدافی هستند و علل گرایش برخی افراد به گروهک‌های تروریستی چیست؟ همچنین، برای مبارزه جدی و مؤثر با تروریسم آگاهی از چهارچوب‌های حقوقی بین‌المللی در این زمینه بسیار ضروری است. بدون شناخت علل و عوامل تروریسم که یک بحث جرم‌شناسی تروریسم را مطرح می‌کند، هیچ‌گونه مبارزه‌ای معقول و موفق نخواهد بود (آزمایش، ۱۳۸۳: ۱۹۹). بنابراین، برای مبارزه با تروریسم شناخت ریشه‌های تروریسم و برای شناخت همه‌جانبه‌ی این ریشه‌ها و یافتن راه‌حل اصولی، اتخاذ یک روش معقول و جهان‌شمول ضروری است (سانتوز، ۱۳۸۲: ۳۸۲). استراتژی منسجم سیاسی - حقوقی مبارزه با تروریسم مستلزم اجماع دولت‌ها و در نظر گرفتن خواسته‌ی جمعی ملت‌ها است؛ راهبردی که به دلیل یک‌سو‌نگری‌ها و تلاش برخی قدرت‌ها برای سایه انداختن نظام هژمون بر آن، تاکنون جزء تهدید صلح جهانی، اشغال سرزمین‌ها و نقض گسترده‌ی حقوق بشر در اقصی نقاط جهان حتی در قبال شهروندان این کشورها، نتیجه‌ای در پی نداشته است (پیری، ۱۳۸۶: ۳۹۰). از این منظر خشکاندن تروریسم، مستلزم بازنگری در شیوه‌های مبارزه و به‌ویژه، لزوم تمایز قائل شدن میان اعمال تروریستی و مبارزات مشروع ملت‌های تحت سلطه برای احقاق حق تعیین سرنوشت، شناسایی ریشه‌ها و عوامل موجدی تروریسم و ضرورت توجه جامعه‌ی بین‌المللی به «تروریسم دولتی» است (Perera, 1997: 147). چنین رویکردی، تروریسم را نه یک پدیده‌ی شیطانی قائم به ذات، بلکه یک معلول یا یک ناهنجاری اجتماعی - انسانی با ابعاد سیاسی و بین‌المللی در نظر می‌گیرد. مقابله با تروریسم، تابعی از شناخت اولیه‌ی این پدیدار و همچنین علت‌یابی آن است. بدین

منظور و در رویکردی روش‌شناختی (متدولوژیک)، مفهوم‌یابی و شناخت مفهوم و مؤلفه‌های تروریسم، نخستین گام در شناخت آن خواهد بود. به تعبیر دیگر، «ضد استراتژی‌های مؤثر و کارآمد بدون درک منطق استراتژیک تروریست‌ها و هدف آنها از خشونت تروریستی نمی‌تواند طراحی شود» (کید و والتر، ۱۳۸۶: ۱۶). نتیجه این‌که طرح‌ریزی راهبرد ملی مبارزه با تروریسم (و همه‌ی اشکال آن)، از ضروریات تأمین امنیت ملی (و بین‌المللی) و جهانی شدن مبارزه با تروریسم در همه‌ی ابعاد آن در دوران معاصر است.

متأسفانه در دهه‌های اخیر مبارزه علیه تروریسم بیش از آن‌که به شکل اقدامات اطلاعاتی، استرداد مجرمین یا محاکمه‌ی عادلانه آنان بیانجامد، رویکردی نظامی و یک‌جانبه‌گرایانه پیدا کرده است که جنگ آمریکا علیه تروریسم نمونه‌ی بارز آن است. این رویکرد نتایج ناموفقی به همراه داشته است؛ چه یک‌جانبه‌گرایی بدون توجه به عوامل و ریشه‌های تروریسم - مثل تبعیض، نابرابری، عدم توسعه، و فقدان فرهنگ پذیرش و مدارا و عدم دستیابی به اهداف با توسل به طرق قانونی موجود - وضعیت‌های نامناسبی در افغانستان و عراق و دیگر مناطق را رقم زده است. این‌که اعمال تروریستی با چه هدفی و علیه چه کسانی و با استفاده از چه ابزاری صورت می‌گیرد در مبارزات ضدتروریستی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. به هر حال، گسترش وقایع تروریستی در جهان به‌ویژه در سده‌ی حاضر، به جامعه‌ی بشری آموخت که برای کارآمدی این تلاش و مقابله، نیازمند همکاری و اتخاذ تدابیر مناسب در قبال این پدیده در عرصه‌ی ملی و بین‌المللی است. مسلماً دستیابی به یک تعریف جامع و مانع از تروریسم ممکن است و این می‌تواند جرم‌انگاری<sup>۱</sup> آن را در سطح بین‌المللی، به‌ویژه دیوان کیفری بین‌المللی آسان‌تر سازد.

### پذیرش صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی

در آغاز، مبارزه با تروریسم انگیزه‌ای برای تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی<sup>۲</sup> شد. اما آمریکا پس از واقعه‌ی تروریستی یازدهم سپتامبر و اجرای سیاست جنگ‌طلبانه به بهانه‌ی

1- Criminalization

2- International Criminal Court (ICC)

مبارزه با تروریسم، تلاش جدی را برای مبارزه با دیوان کیفری بین‌المللی آغاز نمود تا مأموران و نظامیان آمریکایی که در کشورهای عضو، مرتکب جنایت جنگی و یا سایر جنایات مشمول صلاحیت دیوان شده‌اند، از تعقیب و محاکمه‌ی دیوان در امان باشند. در سطح ملی، با وضع قوانین داخلی، مقابله با ICC را پی گرفته است، از جمله وضع قانونی که بر اساس آن اختیاراتی به دولت آمریکا برای مقابله با صلاحیت دیوان نسبت به شهروندان آمریکایی داده است<sup>۱</sup>. آمریکا بر این نکته تأکید دارد که یک معاهده‌ی بین‌المللی نسبت به دولت‌های غیر عضو تعهدی ایجاد نمی‌کند؛ بنابراین، دولت آمریکا صلاحیت دیوان را نسبت به شهروندان خود مردود می‌داند. بر اساس این قانون، به رئیس جمهور آمریکا اختیار داده شده تا هرگونه اقدام لازم و مقتضی را برای آزادی شهروندان خود که توسط ICC دستگیر شده‌اند، به عمل آورد (www.iccnw.org). در سطح بین‌المللی نیز آمریکا از طریق شورای امنیت سعی جدی در مبارزه با دیوان دارد که در این راستا توانسته است شورای امنیت را وادار کند تا قطعنامه‌ای بر ضد صلاحیت دیوان و به نفع شهروندان دولت غیرعضو دیوان که در شرایطی رسیدگی به جرایم آنان در صلاحیت دیوان قرار می‌گرفت، تصویب کند (www.iccnw.org). در نهایت، شورای امنیت قطعنامه‌ای را در این راستا به نفع آمریکا به تصویب رساند (U.N. Security Council Resolution 1422: a U.S. victory over the ICC, Resolution 1422 (2002) adopted by the Security Council at its 4572nd meeting, on July 12th 2002). گفتنی است که صلاحیت دیوان طبق ماده‌ی ۱۲ اساسنامه، بر اساس اصل صلاحیت سرزمینی و تابعیت استوار است. بر اساس اصل سرزمینی دولت‌ها در خصوص جرایم ارتكابی در محدوده‌ی سرزمینی خود، صلاحیت رسیدگی دارند، اگر چه مرتکب از شهروندان دولت غیرعضو باشد، که این صلاحیت بر اساس ماده‌ی ۱۲ اساسنامه، برای دیوان نیز مطرح است و بند ۲ b از ماده‌ی ۱۲ نیز اصل تابعیت مجرم را مطرح نموده است که این نوع صلاحیت، هم در حقوق داخلی بیشتر کشورها و هم در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، دیوان در خصوص

---

1- The American Service Member's Protection Act(ASPA)

جرائم ارتكابی شهروندان دولت عضو و نیز شهروندان دولت‌هایی که صلاحیت دیوان را پذیرفته باشند، واجد صلاحیت است؛ اگرچه جرم در داخل قلمرو حاکمیت دولت‌های عضو صورت نگرفته باشد (Banchik, 2003).

### تفکیک بین تروریسم و نهضت‌های آزادی‌بخش (مقاومت)

یکی از مهم‌ترین مشکلات در این عرصه مبارزه با تروریسم به مربوط می‌شود. یکی از محورهای اختلاف جهان اسلام با غرب در مورد نظام حقوقی مبارزه با تروریسم، لزوم تفکیک و تمایز اقدامات جنبش‌های آزادی‌بخش از سازمان‌های تروریستی است. بسیاری از محققان بر این باورند که پدیده‌ی تروریسم بین‌المللی ناشی از سرکوب نهضت‌های مشروع و آزادی‌بخش است (Miller, 1986: 1). شاهد مثال این دسته از محققان نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی (برابر با دهه‌های ۳۰ و ۴۰ هـ-ش) است که در پی اعتراض عمومی مردم ظهور یافتند (Laqueur, 1987:22-3). گروهی از دولت‌های جهان سوم و کشورهای عضو جنبش عدم تعهد-موسوم به نم- نظر به مشروعیت هدف سازمان‌های آزادی‌بخش در تحصیل استقلال و حق تعیین سرنوشت، تمامی اقدامات این جنبش‌ها در دستیابی به هدف را مشروع می‌دانند. به علت عدم رغبت برخی از کشورها به تفکیک تلاش ملت‌ها برای حق تعیین سرنوشت از تروریسم در اسناد بین‌المللی، در برخی موارد ملت‌هایی که علیه حکومت‌های اشغالگر یا سلطه‌ی بیگانه یا استعماری تلاش می‌کنند، در اقدامات رهایی‌بخش خود به علت شائبه‌ی تروریستی بودن مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. کمیته‌های ویژه‌ی سازمان ملل متحد در خصوص تروریسم، ضمن محکوم کردن اقدامات تروریستی، فعالیت‌هایی را که در جهت اجرای حق تعیین سرنوشت انجام می‌شوند، از اعمال تروریستی متمایز دانسته‌اند. این حق به ملت‌هایی که زیر یوغ رژیم‌های استعماری و نژادپرست و سایر اشکال سلطه‌ی بیگانه قرار دارند اجازه می‌دهد، بر اساس اهداف و اصول منشور ملل متحد و قطعنامه‌های مصوب سازمان ملل به مبارزه بپردازند (G.A.Res, 3130(1973), A/44/29(1989)).

با این حال، هنوز هم اقدام جدی و مؤثری از سوی سازمان ملل متحد جهت تفکیک و تمایز



تروریسم از تلاش برای اجرای حق تعیین سرنوشت به عمل نیامده است. علاوه بر این، رویه‌ی دولت‌ها و عملکرد سازمان ملل طی نیم قرن اخیر، حکایت از تبدیل «حق تعیین سرنوشت» به یک مفهوم حقوقی پذیرفته شده دارد (Shaw, 1986: 158-160). قطعنامه‌ی شماره‌ی ۳۱۳۴ (۳۰) ماه نوامبر ۱۹۷۶) مجمع عمومی به صراحت مجوز استفاده از زور را به نهضت‌های رهایی‌بخش یعنی سازمان‌ها و گروه‌هایی داده است که به نام و به نمایندگی از ملت‌های تحت سلطه برای کسب «حق تعیین سرنوشت» مبارزه می‌کنند. شاید به همین علت برخی نویسندگان غربی حق تعیین سرنوشت را محرک عمده‌ی تروریسم بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم دانسته اند (Chaliland, 1987: 78).

به این ترتیب، یکی از بزرگ‌ترین موفقیت‌های کشورهای جهان سوم در سال ۱۹۷۷ این بود که در پروتکل شماره‌ی یک ضمیمه به کنوانسیون چهارگانه‌ی ژنو (۱۹۴۹) این حق برای نهضت‌های آزادی‌بخش به رسمیت شناخته شد که برای دستیابی به اهداف‌شان به زور متوسل شوند، که البته این حق مشروط به رعایت حقوق بشردوستانه یا حقوق درگیری‌های مسلحانه می‌باشد. پس بنابراین، نهضت‌های آزادی‌بخش به صورت رسمی به‌عنوان طرف مشروع منازعه‌ی بین‌المللی شناخته شدند. مطابق بند ۴ ماده‌ی ۱ پروتکل شماره‌ی یک (مربوط به حمایت از قربانیان منازعات مسلحانه‌ی بین‌المللی) الحاق به کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۴۹ (معاهدات مربوط به محافظت از قربانیان مخاصمات مسلحانه‌ی بین‌المللی)، «منازعات مسلحانه‌ای که در آن ملت‌ها به‌منظور کسب حق تعیین سرنوشت، علیه سلطه‌ی استعمار، اشغال خارجی یا رژیم‌های نژادپرست مبارزه می‌کنند...»، به‌عنوان منازعه‌ی بین‌المللی محسوب می‌شوند. بر این اساس، نهضت‌های آزادی‌بخش موظفند که همانند دولت‌ها، کلیه‌ی مقررات حقوق بشردوستانه مندرج در کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل شماره‌ی ۲ الحاقی را رعایت نمایند، (بند ۳ ماده‌ی ۹۶ پروتکل شماره یک الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ۱۹۴۹ ژنو) و اقدامات نظامی خود را در چارچوب موازین مربوطه، از جمله خودداری از حمله‌ی عمدی به اهداف و افراد غیرنظامی و رعایت اصل تفکیک بین اهداف نظامی و غیرنظامی، انجام دهند. این در حالی است که حملات و اقدامات تروریستی، اساساً

به صورت کور و غیرتمایز<sup>۱</sup> از حیث اهداف مورد حمله یا وسایل جنگی مورد استفاده، علیه افراد بی‌گناه و اهداف غیرنظامی، و معمولاً در زمان صلح صورت می‌گیرد.

پروتکل شماره‌ی یک ۱۹۷۷ الحاقی به کنوانسیون چهارگانه‌ی ۱۹۴۹ دارای ماده‌ی بسیار با اهمیتی است و آن ماده‌ی ۵۷ است که در آن رعایت اصل احتیاط در اتخاذ تصمیم برای حمله مورد تأکید قرار گرفته است. در این ماده آمده است که اگر شکمی وجود داشته باشد که یک حمله ممکن است اثرات سویی برای افراد غیرنظامی به دنبال داشته باشد و اصل تناسب رعایت نشود، یعنی بین هدفی که دنبال می‌شود و وسایل و ابزارهای نظامی که به کار گرفته می‌شود تناسب وجود نداشته باشد، باید از دستور حمله خودداری شود. جالب این‌که، یکی از دلایل امتناع آمریکا از عضویت در این پروتکل وجود همین ماده‌ی ۵۷ می‌باشد. بدیهی است توسل به اعمال خشونت‌آمیز کور و نامتمایز (عدم تفکیک و تمایز بین اهداف و افراد نظامی و غیرنظامی) که باعث ایجاد رعب و وحشت شود، خواه توسط دولت‌ها یا ارگان‌ها و نهادهای وابسته به آن و خواه از سوی گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی، مغایر با بسیاری از موازین بین‌المللی، از جمله منشور ملل متحد، اعلامیه‌ی جهانی و میثاقین بین‌المللی حقوق بشر، کنوانسیون محو کلیه‌ی اشکال تبعیض نژادی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، اصول نورنبرگ و کنوانسیون‌های چهارگانه‌ی ژنو ۱۹۴۹ می‌باشد.

#### احترام و رعایت حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

متأسفانه شیوه‌ی کنونی «جنگ با تروریسم» چارچوب حقوق بشر بین‌المللی را که از جنگ جهانی دوم به این سو با مشقت و صعوبت بنا شده را تهدید می‌کند. جنگ علیه تروریسمی که بدون رعایت حاکمیت قانون آغاز شده، همان ارزش‌هایی را که قرار است مورد حمایت قرار دهد، تهدید می‌کند. از این رو، می‌بایستی با تأکید مجدد بر چارچوب حقوق بشری که اقدامات مؤثر و مشروع در واکنش حملات تروریستی را می‌پذیرد، بین آزادی و امنیت توازن برقرار شود (هافمن، ۱۳۸۵: ۱۳۱). تضعیف نهادها و هنجارهای حقوق بشر

1- indiscriminate

بین‌المللی تنها نقض حقوق بشر را در آینده تسهیل می‌کند و اقدامات مربوط به سپردن ناقضان این حقوق به دست عدالت را با شکست مواجه می‌سازد (www.hrw.org).

از آن‌جا که تغییر دادن فرهنگ نفرت و خشونت یک فعالیت تدریجی و طولانی مدت است، تقویت حکومت قانون و نشان دادن عدالت اجتماعی و حکمرانی خوب<sup>۱</sup> باعث می‌شود حمایت از دولت به‌عنوان عامل اصلی مبارزه با تروریسم در سطح مناسب قرار گیرد. در حالی که دور شدن از استانداردهای لازم، باعث تقویت و بروز پر قدرت تروریسم می‌شود (Post, 2005: 11). اقدامات ضد تروریستی و مقابله با آن، باید شامل مواردی مانند جلوگیری از پیوستن تروریست‌های بالقوه زیرزمینی، اختلاف و تفرقه‌افکنی در گروه تروریستی، تسهیل خروج افراد از گروه تروریستی از راه‌هایی مانند عفو عمومی مداوم، صدمه‌زدن به مشروعیت و اخلاقی بودن (مشروعیت‌زدایی) تروریسم و اقدامات تروریستی باشد (Post, 2005: 11-12). با به چالش کشیدن چارچوب حقوق بشر<sup>۲</sup> و حقوق بشردوستانه بین‌المللی که طی چندین دهه با مشقت و دقت شکل گرفته است، جنگ علیه تروریسم - براساس الزامات خویش و بدون توجه به هنجارهای موجود - امنیت انسانی را بیش از هر حمله‌ی تروریستی دیگری تهدید می‌کند.

بنابراین، ضد تروریسم در هر فرایند و تابع هر ملاحظه‌ای که باشد، باید توازنی معقول و نظام‌مند میان جنبه‌های تهدید کننده‌ی تروریسم بر حقوق بشر و جنبه‌های حقوق بشر ضد تروریسم و عواقب آن برقرار شود. تهدید امنیت و حقوق بشری انسان‌ها (در قالب تروریسم) نمی‌تواند دستاویزی برای «نقض حقوق بشر» و امنیت انسانی در قالب ضد تروریسم گردد. اساساً «امنیت» حق است و «برای» تحقق این حق در مورد افرادی معین، نمی‌توان «علیه» آن حق سایر افراد اقدام نمود (Tyler, 2005: 11, Para 64). اگر ضرورت رعایت حقوق بشر را به‌عنوان مانعی فراروی مبارزه با تروریسم بدانیم، قبل از آغاز نبرد، آن را باخته‌ایم. از این رو، تجویز نقض حقوق بشر به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، مصداق بارز بازی باخت - باخت است. بلکه اساساً برد احتمالی، از آن گروه‌های واقعاً تروریستی است

1- good governance

2- human rights

(تسهیل و تسریع عضوگیری سازمان‌های تروریستی از میان قربانیان حقوق بشر) که در پرتو زایش تروریسم، موجبات عدول اساسی از قواعد حقوق بشر را به روی جامعه‌ی بین‌المللی گشوده‌اند. شاید به همین خاطر است که از نظر کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، تروریسم یک پدیده است و قاطبه‌ی اقدامات دولت‌ها در مبارزه با این پدیده از جمله‌ی اقدامات اطلاعاتی، پلیسی، قضایی و یا توقیف سرمایه‌های متعلق به گروه‌های تروریستی و حامیان آنها مبادرت می‌کنند که نمی‌توان از آنها به‌عنوان WAR (جنگ) یاد کرد و از طرف دیگر، تروریسم به‌عنوان یک «پدیده» نمی‌تواند در غالب موارد به‌عنوان یک طرف مخاصمه محسوب شود. بنابراین، کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ ترجیح می‌دهد به جای عبارت «war against terrorism» از عبارت «Fight against Terrorism» (مبارزه علیه تروریسم به جای جنگ علیه تروریسم) استفاده شود (عسگری، ۱۳۹۰: ۴-۲۶۳).

مع الوصف، در مبارزه با تروریسم هدف اساسی نباید محدود به از بین بردن عمل تروریستی باشد؛ بلکه بیش و پیش از هر چیز باید تدابیر پیشگیرانه (اقدامات تأمینی و تربیتی) در مواجهه با تروریسم برای جلوگیری از شرایط بسط و توسعه‌ی آن اتخاذ شود. پیروزی در جنگ با تروریسم تنها با استفاده از نیروی نظامی (قدرت سخت) ممکن نیست و باید از قدرت دیپلماتیک و اقتصادی، تقویت قانون، همکاری‌های سیاسی-حقوقی و اطلاعاتی-امنیتی و هر نوع وسیله‌ی دیگری یعنی استفاده از قدرت هوشمند در این مبارزه سود جست. تجربه نشان داده که سیاست مشت آهنین<sup>۱</sup> و استفاده از قدرت صرف نظامی نمی‌تواند توأم با موفقیت باشد. شاید به همین خاطر است که «لیدل هارت» معتقد است «تاریخ نشان می‌دهد که صرف دستیابی به پیروزی نظامی به مفهوم رسیدن به هدف سیاست نیست» (Liddell Hart, 1968: 351).

### نتیجه‌گیری

از زمان حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که به بهانه تخریب دو ساختمان، بلافاصله دو قطعه‌نامه علیه تروریسم در ۱۱ و ۲۸ ماه سپتامبر- یعنی ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳- توسط شورای امنیت

1- iron fist policy

سازمان ملل متحد به اتفاق آرا (با رأی کم سابقه‌ی مثبت هر ۱۵ عضو شورای امنیت و در قالب فصل هفتم منشور) تصویب گردید، و همچنین دو کشور بزرگ اسلامی یعنی افغانستان (به بهانه‌ی حق دفاع مشروع و به صورت چندجانبه‌گرایانه) و عراق (به بهانه‌ی حمله پیش‌دستانه و به صورت یک‌جانبه‌گرایانه)، با تهاجم تمام عیار نظامی اشغال گردیدند، شاهد شکل‌گیری اتحاد جهانی علیه تروریسم به رهبری ایالات متحده بوده‌ایم. به همان میزان ضدآمریکایی‌گرایی که به تعبیر «رابرت کوهن» ریشه در رویکرد آمریکایی‌گرایی در حوزه‌ی سیاست خارجی ایالات متحده دارد، یکی از عناصر اصلی تفکر سیاسی جهانی شده است.

در این میان بسیاری تروریسم را ابزار ریزقدرت‌ها علیه قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها می‌دانند، اما واقعیت این است که این معادله غالباً برعکس است، یعنی اقویا و قدرت‌های بزرگ بیش و پیش از ضعف و ریزقدرت‌ها از این شیوه جهت پیشبرد منافع و اهداف ملی خود استفاده کرده و می‌کنند؛ چرا که پیروی محض از سیاست ماکیاولیستی که برای رسیدن به هدف، استفاده از هر ابزار و شیوه‌ای را (با تأکید بر میزان هزینه - فایده) تجویز می‌نماید، باعث تضاد و تعارض میان ارزش‌ها و منافع آمریکایی در سیاست‌های خاورمیانه‌ای و بین‌المللی به طور اعم و راهبرد مبارزه با تروریسم به طور اخص شده است. ایالات متحده آمریکا در هیچ دوره‌ی تاریخی یافتن دوست و دشمن واقعی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار نداده است. آنچه برای آمریکایی‌ها حائز اهمیت می‌باشد، فقط و فقط منافع ملی است. از این رو، علی‌رغم این‌که مبانی ارزشی تمامی متحدین خاورمیانه‌ای آمریکا بدون استثنا در تعارض با اصول ذکر شده در اعلامیه‌ی استقلال آمریکا و ارزش‌های بیان شده به وسیله‌ی تمامی رهبران این کشور است، آمریکا سیاست واقع‌گرایی تدافعی را اساس سیاست خارجی خود در خاورمیانه قرار داده که مبتنی بر حفظ وضع موجود و توازن قوا است. درست به همین دلیل است که شیوه‌ی کنونی مبارزه‌ی آمریکا با تروریسم معطوف به مبارزه و برخورد - نظامی و غالباً یک‌جانبه‌گرایانه - با معلول است و نه علت و ریشه‌های واقعی تروریسم؛ نکته‌ای که سیاست ضدتروریستی جمهوری اسلامی ایران دائماً بر آن تأکید و صحنه‌گذارده است. از این‌رو، راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم چه در حوزه‌ی نظر و چه در حوزه‌ی عمل بیشتر

به یک شوخی تلخ و بلکه یک کمدی - تراژدی شباهت دارد؛ کمدی برای افکار عمومی غرب و وجدان‌های بیدار جهان و تراژدی برای ملت‌های تحت سلطه‌ی غرب و آمریکا.

بر این اساس، امروزه تروریسم زاینده‌ی تناقض میان ارزش‌ها و منافع قدرت‌های بزرگ، بی‌عدالتی‌ها و تحقیرهای دنیای غرب نسبت به سایر اقوام، مذاهب و ملل است و غربی‌ها به‌خوبی می‌دانند که راه امنیت جهانی از عدالت جهانی می‌گذرد، ولی افسوس که مقابله با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی تنها به بهانه‌ای برای سلطه‌ی سلطه‌ی آمریکا تبدیل شده و هیچ‌امیدی نیست که با وجود این سیاست‌های تهاجمی آمریکا، صلح و امنیت و آرامش در جهان و به‌ویژه در منطقه‌ی حساس خاورمیانه به‌عنوان حوزه‌ی نفوذ و سلطه‌ی آمریکا و غرب حکم‌فرما شود. در این سیر جملگی حرکت‌های اسلامی و یا کشورهایی که با منافع آنها سازگاری نداشته باشند در لیست گروه‌ها و یا کشورهای تروریست و یا حامی تروریست قرار می‌گیرند و مورد تحریم و فشار قرار می‌گیرند و حتی تهدید به حملات نظامی می‌شوند، اما اگر بتواند منافع آنها را، علی‌رغم تضاد ۱۸۰ درجه‌ای با ارزش‌های غربی داشته باشد، تأمین نماید مورد حمایت و آزادی‌بخش تلقی خواهند شد.

به هر حال، تا زمانی که غرب در مسیر مبارزه با تروریسم به معلول‌ها و نه علت‌های می‌پردازد، ریشه‌ی تروریسم در هیچ نقطه‌ای از جهان نه تنها خشکانده نخواهد شد، بلکه روز به روز شاهد رشد و گسترش فزاینده‌ی آن خواهیم بود. بی‌شک، مسأله‌ی تروریسم یکی از مهم‌ترین مشکلات جهان امروز به شمار می‌آید. تروریسم، -چه مبارزه با آن و چه حمایت از آن - به قدری پیچیده است که برخی کشورها هم‌چون دیگر مقوله‌ها - چون دموکراسی و حقوق بشر - از آن سوءاستفاده‌های بسیار می‌کنند. به بیان بهتر، باید گفت عرصه‌ی سیاست آن‌چنان پیچیدگی دارد که این اجازه را به خود می‌دهد که یک کشور در عین اعلام مبارزه با تروریسم از آن حمایت هم بکند. هر زمان انباشت قدرت با هزینه‌ی کم و مدیریت‌پذیری همراه باشد کشور صاحب قدرت سلطه، سیاست کسب قدرت را دنبال می‌کند و توازن قوا را به‌عنوان یک سیاست نادیده می‌گیرد. ساختار نظام بین‌الملل امروزه به‌گونه‌ای است که این فرصت را در اختیار آمریکا قرار داده است که به توسعه‌ی حوزه‌ی نفوذ خود پردازد و بدون

دغدغه از وجود یک قدرت توازن‌گر منافع ملی خود را تعقیب کند. به این ترتیب، باید گفت شرایط بین‌المللی، سیاست ضدتروریستی امروز آمریکا را ممکن ساخته است. ساختار ناعادلانه جهانی همیشه نقش تعیین‌کننده در امکان‌پذیر نمودن سیاست را ایفا می‌کند.

مع الوصف، تروریسم به‌عنوان مهم‌ترین و اساسی‌ترین چالش امنیتی غرب در قرن بیست و یک خواهد بود. اما از نقطه نظر امنیتی، آنچه که تروریسم را به‌عنوان یک تهدید جدی مطرح می‌سازد، میزان تخریب، ارباب یا مسائل دیگر تروریسم نیست، بلکه نحوه‌ی پاسخگویی به تروریسم به‌عنوان یک تهدید مطرح است. عدم مطابقت راهبردهای طراحی شده‌ی نظامی برای مقابله و پاسخگویی به تروریسم در این جایگاه بسیار مهم است. آنچه مسلم است غرب هنوز راهبرد منسجمی برای مقابله با این تهدید ندارد؛ در حالی که تروریسم هر روز گسترده‌تر و متنوع‌تر می‌شود. هنوز دولت‌های غربی قدرت نظامی را می‌ستایند و ضمن عدم اطمینان به وجود لاقط دو سوم کوه یخ در زیر آب، بر این باورند که آنچه که در رفع تهدید، حرف اول و آخر را می‌زند، قدرت نظامی است؛ و قدرتی که هنوز می‌تواند، منشأ تولد و رشد تروریست‌ها را از بین ببرد قدرت سخت‌افزاری است، غافل از این‌که، تهدیدات نرم‌افزاری پاسخ‌های نرم‌افزاری را نیز می‌طلبد. «توین بی» - مورخ برجسته‌ی معاصر - معتقد است که فروپاشی تمدن‌ها هنگامی صورت می‌گیرد که میان چالش و واکنش تناسب و هم‌خوانی وجود نداشته باشد.

## منابع

## فارسی

- ۱- آزمایش، سید علی، (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳)، «نگرشی نو به مفهوم تروریسم بین‌المللی»، پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۲۳.
- ۲- آشکار، ژیلبر، (۱۳۸۴)، «جدال دو توحش؛ ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی‌نظمی نوین جهانی»، ترجمه: حسن مرتضوی. تهران: اختران.
- ۳- اجتهادی، امیر مسعود، (خرداد ۱۳۸۰)، «ایالات متحده آمریکا و تروریسم در نظام امنیتی آسیای جنوبی»، مجله نگاه. سال دوم. شماره ۱۲.
- ۴- اردبیلی، محمد علی، (۱۳۸۱)، «مفهوم تروریسم»، تهران: مرکز مطالعات توسعه قضایی و دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.
- ۵- «استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶»، (۱۳۸۵)، ترجمه و انتشار موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر. تهران: ابرار.
- ۶- اسماعیلی، حمید رضا، (۱۳۸۶)، «القاعده: از پندار تا پدیدار»، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور.
- ۷- اشجع‌زاده، محمد عاصم، (مهر ۱۳۸۴)، «سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و جهت‌گیری ضد آمریکایی القاعده»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای. دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۸- ایکنبری، جان، (۱۳۸۲)، «تنها ابرقدرت»، ترجمه: عظیم فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.
- ۹- بی‌نا، (۱۳۸۶)، «تاریخ کاربرد اصطلاح تروریسم و مشکلات تعریف آن»، ترجمه: سید غلامرضا تهامی. در تروریسم و حقوق بین‌الملل. تهران: موسسه اندیشه سازان نور.
- ۱۰- پل، میشائیل و دوران، خالد، (۱۳۸۱)، «سامه بن‌لادن و تروریسم جهانی»، ترجمه: هومن وطن‌خواه. تهران: نشر کاروان.
- ۱۱- پیری، حیدر، (۱۳۹۰)، «نقض موازین حقوق بشر به بهانه مبارزه با تروریسم». در عباسعلی کدخدایی و نادر ساعد. «تروریسم و مقابله با آن». تهران: کنفرانس بین‌المللی ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه.



- ۱۲- جی بدی، توماس، (۱۳۷۸)، «تعریف تروریسم بین‌الملل؛ نگرش علمی»، ترجمه: رضا میرطاهر. فصلنامه مطالعات راهبردی. شماره ۵ و ۶.
- ۱۳- خامه ای، انور، ذ(۱۳۸۱)، «شاه‌کشی در ایران و جهان، جامعه‌شناسی و تاریخ تروریسم»، تهران: چاپخش.
- ۱۴- خلیل اسعد، خالد، (۱۳۸۰)، «بن‌لادن، او را نمی‌توان شناخت»، ترجمه: حیدر سهیلی اصفهانی، تهران: جام جم.
- ۱۵- دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل و فوکو، میشل، (۱۳۷۹)، «فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک»، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- ۱۶- دهشیار، حسین، (بهار ۱۳۸۴)، «هائزهای لیبرال در سیاست خارجی آمریکا و ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه.
- ۱۷- دیلمی معزی، امین، (۱۳۸۷)، «روندهای کلان نظام بین‌الملل در آغاز هزاره سوم»، ره‌آورد سیاسی.. شماره ۲۰.
- ۱۸- رایش، والتر، (۱۳۸۱)، «ریشه‌های تروریسم»، ترجمه: سید حسین محمدی نجم. تهران: دوره عالی جنگ.
- ۱۹- سانتوز، یوی، (پاییز ۱۳۸۲)، «مبارزه علیه تروریسم و حقوق بین‌الملل: خطرات و فرصت‌ها». مترجم: حسن سواری. مجله حقوقی. شماره بیست و نهم.
- ۲۰- سجادپور، سیدکاسم، (زمستان ۱۳۸۱)، «ایران و ۱۱ سپتامبر: چارچوبی مفهومی برای درک سیاست خارجی»، فصلنامه سیاست خارجی.
- ۲۱- سلیمانی رضا، (زمستان ۱۳۸۵)، «آشفته‌گی معنایی تروریسم»، مجله علوم سیاسی، شماره ۳۶.
- ۲۲- طیب، علیرضا، (۱۳۸۲)، «تروریسم»، تهران: نشر نی.
- ۲۳- عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۶)، «تروریسم‌شناسی»، تهران: مؤسسه‌ی ابرار معاصر.
- ۲۴- عسگری، پوریا، (۱۳۹۰)، «چالش‌های حقوق بشر دوستانه در مقابله با تروریسم»، در کدخدایی و ساعد. پیشین.
- ۲۵- فرزین‌نیا، زیبا، (بهار ۱۳۷۶)، «از نفوذ تا سد نفوذ». فصلنامه سیاست خارجی. سال ۱۱. شماره ۱.
- ۲۶- فلمینگ، پیتر و استول، مایکل، (۱۳۸۴)، «سایبر تروریسم: پندارها و واقعیت‌ها»، ترجمه: اسماعیل بقایی هامانه و عباس باقرپور اردکانی. در علیرضا طیب. «تروریسم؛ تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان، حقوق»، تهران: نشر نی.
- ۲۷- فوکو، میشل (۱۳۷۴)، «حقیقت و قدرت»، ترجمه بابک احمدی. به نقل از: «سرگشتگی نشانه‌ها: نمونه‌هایی از نقد پسا مدرن»، گزینش و ویرایش مانی حقیقی، تهران: نشر مرکز.
- ۲۸- فیض‌اللهی، روح‌الله، (۱۳۸۹)، «نقد و بررسی ترور در قرآن کریم»، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- ۲۹- قادری کنگاوری، روح‌الله، (۱۳۹۰)، «مبانی و چارچوب‌های نظری تروریسم در جهان معاصر»، در کدخدایی و ساعد. پیشین.
- ۳۰- قادری کنگاوری، روح‌الله، (۱۳۹۰)، «نقض حقوق مدنی و سیاسی و پیدایش تروریسم ضد آمریکایی القاعده»، پایان نامه جهت اخذ درجه دکتری تخصصی در رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، فروردین ماه ۱۳۹۰.
- ۳۱- کید، اندرو و باربارا والتر، (تابستان ۱۳۸۶)، «استراتژی‌های تروریسم»، پژوهشنامه تروریسم و امنیت بین‌الملل، مرکز تحقیقات استراتژیک. شماره ۲.

- ۳۲- مستقیمی، بهرام و قادری کنگاوری، روح الله، (۱۳۹۰)، «*تقص حقوق بشر و گسترش تروریسم*»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار ۱۳۹۰.
- ۳۳- مولایی، یوسف، (۱۳۹۰)، «*شورای امنیت؛ مشروعیت بخشش یا توجیه کننده؟*»، ر. ک به: [www.irdiplomacy.ir](http://www.irdiplomacy.ir) تاریخ مراجعه: یکشنبه ۱۷ مهر ماه.
- ۳۴- ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، «*نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*»، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت خارجه.
- ۳۵- هافمن، پل، (۱۳۸۵)، «*حقوق بشر و تروریسم*»، ترجمه: علیرضا ابراهیم گل، مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری، شماره سی و چهارم.
- ۳۶- هانتینگتون، ساموئل، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲)، «*آمریکا در جهان معاصر*»، ترجمه مجتبی امیری وحید، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۸۸-۱۸۷.

#### انگلیسی

- 37- Banchik, Maria, (June 2003), "*The International Criminal Court & Terrorism, Peace*", Conflict and Development:an Interdisciplinary Journal.
- 38- Baxter, Richard, (1974), "*A sceptical look at the Concept of Terrorism*", Akron Law Revue.7(2).
- 39- Brann, Stanley D, (2004), "*11 September and Its Aftermath:The Geopolitics of Terror*". London, Frank Cass.
- 40- Chaliland, Gerard, (1987), "*Terrorism:from Popular Struggle to Media Spectacle*", London:Saqi Boods.
- 41- Chinlund, Christine, (Sept.2003), "*Who Should Wear the Terrorist Label?*". Boston Globe,8,at A15. available at: [www.boston.com/news/globe/edition\\_opinion/editionals/articles/2003/09/08/who-should-wear-the-terrorist-label/](http://www.boston.com/news/globe/edition_opinion/editionals/articles/2003/09/08/who-should-wear-the-terrorist-label/).
- 42- Chomsky, Noam, (2003), "*Hegemony or Survival: America's Global Quest for Global Dominance*". New York: Henry Holt and Company.
- 43- Colle, Steve, (July 1992), "*Anatomy of a Victory: CIA's Covert Afghan War*". Washington Post.
- 44- Falk, Richard A, (1990), "*A dual Reality: Terrorism against state and Terrorism by the state*", in Charles Kegley Jr (ed.), International Terrorism: Characteristics, Causes, Controls. New York: St.Martin's Press.
- 45- Foucault, Michel, (1972), "*The Archeology of Knowledge*", London: Tavistock Publication.
- 46- Gaucher, Ronald, (1968), "*The Terrorists: From Tsarist Russia to the O. A.S. Paula Spurlin*", Trans. London: Secher & Warbury.
- 47- Goodin, Robert E, (2006), "*What's Wrong With Terrorism?*", Polity, UK.

- 48- Hart, Bassil Liddell, (1968), "**Strategy**", New York: Praeger Publishers, Inc.
- 49- Huntington, Samuel. P, (September, October 1997), "**The erosion of American National interest**". foreign Affairs.
- 50- Katzenstein, Peter j. ed, (1996), "**The culture of national security: Norms and identity in world politics**", New York. Columbia university press.
- 51- Laqueur, Walter, (1987), "**The Age of Terrorism**", New York: Little Brown & Company.
- 52- Laura, Rozen, (Oct 2003), "**Contract**", Washington Monthly. Vol, 35.
- 53- Malzahn, Scott, (2003), "**war on enemy: self-defense terrorism**". Melbourne Journal of International Law. Vol, 4.
- 54- Miller, Abraham H, (1986), "**Terrorism and Hostage Negotiation**", Colorado: Westview Press.
- 55- Nye, Joseph. S, (2004), "**Power in the Global Information Age: From Realism to Globalisation**", Routledge.
- 56- Nye, Joseph. S, (2004), "**The Decline of American Soft Power**", foreign affairs.
- 57- Parry, Albert, (1976), "**Terrorism: From Robespierre to Arafat**", New York: Vanguard Press.
- 58- Perera, Amrith Rohan, (1997), "**International Terrorism**", New Delhi: Vikas Publishing House PVT, Ltd.
- 59- Peterson, M.J, (2003), "**Using the General Assembly, Terrorism and the UN**", India University Press.
- 60- Post, Jerrold M, (2005), "**Psychology in Addressing the Causes of Terrorism**", The Club de Madrid.
- 61- Trotsky, Leon, (1921), "**The Defence of Terrorism: Terrorism and Communism; A Reply to Karl Kautsky**", London: The Labour Publishing Company.
- 62- Shaw, M.N, (1986), "**International Law**", Cambridge: Grotius Publications.
- 63- Tyler, Wilder, (May 2005), "**Notes on the Human Rights and Terrorism**", International Council on Human Rights Policy, Eighth Annual International Council Meeting, Terrorism and Human Rights: Discussing Politically Motivated Violence, Lahore.
- 64- United States Department of State, (1996), "**Pattern of Global Terrorism: 1995**". Washington D. C: Department of State Publications.
- 65- Walker, Martin, (Oct 2001), "**A brief History of Terrorism**", Europe magazine, No. 410, , available at: <http://www.dansargis.org/column/2002/search/pdf>
- 66- <http://www.whitehouse.gov/blog/02/05/2011/osama-bin-laden-dead>

- 67- [www.hrw.org/un/chr59/counter-terrorism-bck.pdf](http://www.hrw.org/un/chr59/counter-terrorism-bck.pdf).
- 68- [www.globalresearch.CB/articles/BRZ110A.htm](http://www.globalresearch.CB/articles/BRZ110A.htm) 1,5/october2001,italics added.
- 69- [www.iccnw.org/documents/fidh200209english.pdf](http://www.iccnw.org/documents/fidh200209english.pdf)
- 70- [www.iccnw.org/documents/fidh200209english.pdf](http://www.iccnw.org/documents/fidh200209english.pdf)
- 71- [www.alternet.org.stor/15935](http://www.alternet.org.stor/15935)
- 72- [www.csmenitor.com/specials/neocon/index.html](http://www.csmenitor.com/specials/neocon/index.html)
- 73- [www.whitehouse.gov/nsc/nss.html](http://www.whitehouse.gov/nsc/nss.html)
- 74- [www.Humanrightsfirst.org/us\\_law/PDF/EndingSecretDetentions\\_web.pdf](http://www.Humanrightsfirst.org/us_law/PDF/EndingSecretDetentions_web.pdf)
- 75- [www.courtservice.gov.uk/judgmentsfiles/j1354/abassi\\_judgmenthtm](http://www.courtservice.gov.uk/judgmentsfiles/j1354/abassi_judgmenthtm).
- 76- [amnesty.org/library/index/ENGAMR510532002](http://amnesty.org/library/index/ENGAMR510532002).
- 77- "**National Strategy for Combating Terrorism**", (February 2003), see: [www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/counter-terrorism/counter-terrorism-strategy.pdf](http://www.whitehouse.gov/news/releases/2003/02/counter-terrorism/counter-terrorism-strategy.pdf)
- 78- G.A.Res, 3130(1973), A/44/29(1989)
- 79- - "**U.N. Security Council Resolution 1422: a U.S. victory over the ICC**", Resolution 1422 (2002) adopted by the Security Council at its 4572<sup>nd</sup> meeting, on July 12<sup>th</sup> 2002.